

شماره ۱۳

روزنامه‌های کارگری سوسیالیستی

بن بست سیاسی رژیم و تکالیف انقلابیون
وظیفه کارگران پیشرو

تجارب محافل کارگری

مال غیرکرد
در کردستان



کارگران جهان متحد شوید

درخواست کمک مالی

رفقا و دوستان،

با انتشار شماره ۱۲ دفترهای کارگری سوسیالیستی، سال دوم انتشار این نشریه به پایان میرسد. هدف اساسی انتشار این نشریه، صرفاً درج مطالب "خوب" نیست. قصاد ملی طرفداران آن، ایجاد یک گرایش انقلابی کارگری در درون جنبش کارگری ایران است. گرایشی که با پیوند با پیشروی کارگری امکانات مداخله عملی در جنبش کارگری را فراهم آورده و تدارک مبارزه علیه رژیم سرمایه داری کنونی تا سرنگونی نهایی و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری را ببیند. در دو سال گذشته، ما کوشش کردیم که در مقابل گرایش های فرمیسستی و فرصت طلب موجود بدیلی کارگری سوسیالیستی (در سطح نظری و عملی) ایجاد کنیم. به اعتقاد ما تنها از طریق مداخله پیگیر نظری و سیاسی و تشکیلاتی است که می توان یک قطب انقلابی برای تدارک انقلاب آتی ایران ایجاد کرد.

اما ما هنوز در ابتدای فعالیت خود هستیم. برای ادامه کار خود نیاز به کمک های مادی و معنوی کلیه کسانی داریم که با کار ما توافق عمومی دارند. برخلاف گرایش های موجود که درآمدهای زیادی در دست داشته و حتی نشریات خود را می توانند مجانی در اختیار همه قرار دهند، ما به غیر از کمک های طرفداران این نشریه هیچ درآمدی نداریم. برای ادامه انتشار نشریه و توزیع آن بشکل مرتب به ۲۰۰۰ پوند انگلستان، در سال آینده نیاز داریم. و از شما درخواست می کنیم در حد توان بما کمک کنید.

هیات مسوولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

کمک های مالی رسیده:

بریتانیا: مهدی ۷۰ پوند، ط.ر. ۵ پوند، آدینه ۵ پوند، مجید ۵ پوند،

سوئد: م.د. ۲۰۰ کرون،

فرانسه: ه.پ. ۱۵۰ فرانک،

کانادا: الف.ر. ۱۸ پوند.

== آغا ز سومین سال انتشار دفترهای کارگری سوسیالیستی ==

با انتشار شماره ۱۳ دفترهای کارگری سوسیالیستی، سومین سال انتشار این نشریه آغا زمیشود. همانطور که در شماره های پیشین دفترها اشاره شد، هدف اصلی انتشار دفترها ایجاد یک گرایش انقلابی - از طریق برقراری ارتباط نزدیک سیاسی و تشکیلاتی با پیشروی کارگری در ایران - است. گرایشی که قادر باشد به یک تشکیلات سراسری کارگری (حزب انقلابی پیشروی کارگری) - برای سازمان - دهی سرنگونی رژیم سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری و نظام سوسیالیستی - تبدیل گردد. اما، این گرایش انقلابی، می باید در وهله نخست دارای "اهداف و اصول" مشخص (استوار بر یک ساختار تشکیلاتی دمکراتیک) و یک چشم انداز روشن از جنبش کارگری ایران باشد.

طرفداران این نشریه، به سهم خود - در سالی که سپری شد - ضمن انتشار سایر مطالب مربوط به جنبش کارگری در سطح ایران و جهان، "اهداف و اصول" مشخص (شماره های ۱۰، ۸، ۷، ۶ و ۱۲ دفترها) و چشم انداز خود را از جنبش کارگری (سرمقالات شماره های ۶ تا ۱۲ دفترها) انتشار دادند. در ضمن، مطالب منسدرج در دفترها تحت عنوان "برنامه عمل کارگران" برای تدقیق، ترمیم و تکمیل به بحث - در میان پیشروی کارگری و انقلابی (در ایران و خارج) - گذاشته شده است.

در عین حال در سطح عملی (و در حد توان) - از طریق اتحاد در عمل با سایر گرایش ها - مبادرت به دفاع عملی از کارگران و زحمتکشان پناهنده (بخصوص در ترکیه) کردند. در این مدت تعداد قابل ملاحظه ای از دفترها به دست کارگران پیشرو (چه در ایران و چه در خارج) رسیده و با استقبال روبرو شده است. همچنین - دریافت مطالبی از کارگران پیشرو - به منظور انعکاس تجارب آنان - ستون نوینی تحت عنوان "تجارب محافل کارگری" ایجاد شد.

از این شماره، ستون دیگری تحت عنوان "بحث آزاد"، برای پیشبرد بحث های مربوط به مسائل و معضلات پیشروی کارگری ایجاد میشود. به اعتقاد طرفداران این نشریه، صرفاً از طریق بحث و تبادل نظر با زنده و دمکراتیک میتوان به مسائل جنبش کارگری پاسخ داد. همچنین از طریق تبادل نظریات و عقاید است که کارگران پیشرو قادر به یافتن متحدین خود - برای ایجاد یک تشکل سیاسی کارگری - می توانند باشند.

یکی از کمبودهای دفترها، کماکان عدم وجود ارتباط تنگاتنگ با پیشروی

کارگری در ایران است. واضح است که بدون درگیری کارگران پیشرو (بخصوص در ایران) - در انتقال تجارب مبارزاتی خود و شرکت در بحث های سیاسی و نظری و آزمون برنامه در عمل مبارزاتی - این نشریه به هدف های خود، آنطور که باید، نخواهد رسید. از این رو، ما از کلیه رفقا و دوستانی که حداقل مخالفت اصولی با انتشار این نشریه ندارند، درخواست می کنیم کوشش کنند که این نشریه را بدست دوستان و رفقای کارگر خود در ایران برسانند. همچنین با ارسال تجارب مبارزاتی خود این نشریه را غنی تر کرده و با کمک های مالی خود تساهل انتشار آنرا تضمین کنند ●

هیات مسوولین دفترهای کارگری سوسیالیستی - دسامبر ۱۹۹۲

بقیه از صفحه ۲۹

کارگر و مبارزات روزمره کارگری ایران - نمیتوان "تشکل های مستقل کارگری" ساخت. لازم "مخالف کارگری"، "تجمعات کارگری" و غیره، اولاً حضور فعال کارگران پیشگام را طلب می کند و ثانیاً مبارزه و سازماندهی عملی روزمره حول مسایل مشخص کارگری. در خارج از کشور نه پیشروی کارگری بطور خاص کلمه دیگر "کارگر" - درگیر فعالیت سیاسی در کارخانه ها و یا محیط کارگری - هست و نه طبقه کارگر ایران و مبارزات مستقیم آن وجود دارند. البته واضح است که بنا به هنگامی که از سابقه کارگری آمده اند، حول مسایل خاص کارگری، میتوانند که هر تشکل و یا تجمعی که مایل باشند ایجاد کنند. اما این تجمعات دیگر بطور خاص "تشکلات مستقل کارگری" نیستند. به اعتقاد ما، اینها صرفاً "اتحاد عمل" هایی هستند بر محور فعالیت های دفاعی خاص در مورد کارگران ایران - که از عده ای بنا هنده با سابقه کارگری تشکیل یافته اند ("انجمن کارگران تبعیدی" نمونه ای از این گونه تجمع هاست). برای تحقق موفقیت آمیز امور دفاعی، تشکیل این گونه اتحاد عمل ها ضروری و لازم است. مضافاً بر این، کارگران پیشرویی که هنوز به لزوم تشکیل هسته های کارگری سوسیالیستی پی نبرده و یا مردد هستند، قادر خواهند بود در چنین تشکلات دمکراتیکی به فعالیت های ضد رژیم خود در خارج از کشور ادامه دهند.

● متشکریم

بن بست سیاسی رژیم و تکالیف انقلابیون

چهارده سال پس از قیام بهمن ماه، رژیم حاکم بر ایران نه تنها مسائل اجتماعی را حل نکرده که آنها را تشدید هم کرده و خود نیز دچار بحران سیاسی شدید درونی است. مضافاً بر این، تورم لحام گسیخته به ۶۰٪* رسیده است. مساله بیکاری و مسکن بطرز سرسام آوری حادثه و بهای مواد اولیه خوراکی، صرفاً در طی سال گذشته، چندین برابر شده است. از ابتدای قیام ۱۳۵۷ تا کنون، درآمد خانواده های زحمتکش بطور متوسط به نصف رسیده است. ۱۰ میلیارد دلار کسری بودجه در سال و کمبود نقدینگی و پرداخت اعتبارنامه های ارزی با تاخیر، همه نمایانگر ضعف و بحران عمیق رژیم است.

در مقابل چنین واقعیت هایی، زحمتکشان ایران - در پی اعتصاب های کارگران صنایع نفت، بالاخص از تابستان گذشته، دست به شورش های گسترده خیابانی ضد رژیمی زده اند. شورش های اخیر مشهد، شیراز، اراک و شوشتر، کلیه سیاست ها و برنامه ریزی های جناح رفسنجانی را نقش بر آب کرد. انتخابات "موفقیت آمیز" جناح رفسنجانی و کسب اکثریت در مجلس، قرار بود جناح "معتدل" را تقویت کرده و روال احیاء یک نظام سرمایه داری مدرن و نزدیکی به امپریالیزم را بدون دردسر تسهیل کند. اما، مبارزات ضد رژیمی زحمتکشان شهرهای ایران، عده ای از هیات حاکم ساخت نگران آتیه رژیم کرده و آنان را وادار به وحدت و حمایت از جناح "تندرو" کرد. آخوند-ها بشرطی حاضر به پذیرش سرمایه داری مدرن هستند که موقعیت خود را در خطر نابودی نبینند. آنان ترجیح میدهند که منافع دراز مدت سرمایه داری را فدای منافع لحظه ای خود کنند. در عین حال، آنان به نیکی میدانند که کوچکترین گشایش و حرکت توده ای کل دستگاه اختناق آمیز آنان را در معرض خطر نابودی قرار می دهد.

بلافاصله پس از شورش ها، هیاتی از روحانیون قم به نمایندگی آیت الله جوادی آملی - یکی از افراد پرنفوذ حوزه علمیه - به تهران آمده و با خامنه ای دیدار کرده و به یک سلسله توافق هایی رسیدند. خامنه ای نیز - که نزدیک به ده سال رئیس جمهور بوده و خود در دوره پیشا انتخاباتی در جناح

* نرخ تورم مطابق آمار رسمی خود رژیم!؟

رفسنجانی جای داشت و در دوره اخیر توسط رئیس جمهور تبدیل به آلت دست وی شده و به عنوان یک "ریش سفید" استفاده میشد - اکنون از فرصت استفاده کرده و تمایل خود را برای اعمال نفوذ به مثابه "رهبر جمهوری اسلامی" نشان داد.

پس از این معامله های پشت پرده ، "جنگ" درونی جناح های رژیم بالا گرفت - بخصوص آنکه انتخابات ریاست جمهوری چند ماه دیگر ، مرداد ماه ۱۳۷۱ ، صورت میگیرد و می بایست آن زمان تکلیف سیاست های رفسنجانی روشن شوند. در ابتدا رئیس حزب الهی های قم، باقر خرازی، صحبت از یک "کودتای خزنده" علیه خامنه ای و "هوا فرستان جمهوری اسلامی" توسط عده ای، به میان آورد. سپس در خطبه های نماز و سخنرانی های پیش از دستور مجلس دعاها شدت گرفتند. و نهایتا علی اکبر ناطق نوری، رئیس مجلس، طی مصاحبه ای با روزنامه کیهان از وجود "دو گروه" سخن به میان آورد. "گروه اول که معتقد به ادامه انقلاب و نگهداری ارزش های اسلامی" است (حامیان خامنه ای)؛ و گروه دوم که از "تکنوکرات ها و لیبرال ها" تشکیل شده که حاضرین ارزش های اسلامی را فدای توسعه اقتصادی کنند (طرفداران رفسنجانی). تقویت موقعیت حقوقی "سیجی" ها نیز در این رابطه در مجلس طرح شده است. "نیروی انتظامی جمهوری اسلامی" (کمیتة هـا، ژاندارمری و شهربانی)، قادر به کنترل ناآرامی ها نبوده و بار دیگر هیات حاکم دست به دامن "حزب الله" زده است. طبق مصوبه مجلس "سیجی" ها اکنون قادر به بازداشت هر شخصی در خیابان هستند. پس از تصویب این مصوبه قدرت "سیجی" از "نیروی انتظامی" بیشتر شده و "تندرو" ها حتی خواهان افزایش آن نیز هستند. اینها اقداماتی هستند که جناح رفسنجانی با آنان توافق ندارد.

از سوی دیگر، رفسنجانی نیز حملات متقابل علیه خامنه ای را آغاز کرد. وی در خطبه نماز ۱۵ آبان و در مورد انتخاب "رهبر"، اعلام کرد که آن میتواند "یک مرحله ای و بارای مستقیم مردم باشد"، و همچنین چنانچه "ولی فقیه" خود سران عمل کند، "خود بخود معزول است". این سخنان در پاسخ آذری قمی و احمد جنتی بود که "ولی فقیه" را بالاتر از قانون ارزیابی کرده و اطاعت از وی را "بی چون و چرا واجب قلمداد کرده

بودند. رفسنجانی برای حفظ موقعیت خود حتی "دمکرات" شده و از "حکومت مردم‌بر مردم" علیه "ولایت مطلقه فقیه" و "استبداد مطلق" سخن بمیان آورد!

اختلافات اخیر ما بین جناح‌های مختلف هیات حاکم حداقل دو نکته را برجسته میکند. نخست اینکه این رژیم - به دلیل تضادهای درونی خود که ناشی از ماهیت ویژه آنست - سرعت و سهولت قادر به بازگشت به یک نظام سرمایه‌داری مدرن تمام‌عیار نیست. این قبیل کشمکش‌ها و ناهنجاری‌ها تا پیروزی کامل یک جناح دیگر ادامه خواهد داشت - اما در عین حال روال عادی شدن روابط با غرب کماکان با گام‌های کندتر تداوم می‌یابند. دوم اینکه، در سیاست‌های هیچ‌یک از جناح‌ها ذره‌ای از ترقی خواهی - برغم عوام‌فریبی‌های متداول - وجود ندارد. هر دو جناح موجود، بخشی از یک نظام عقب‌گرای سرمایه‌داری را تشکیل داده و تحت هیچ موقعیتی استحاله نخواهند یافت (وحدت این جناح‌ها در مقابل شورش‌های اخیر مردم زحمتکش، ماهیت واقعی اختلافات آنان را نشان داد). در انتخابات آتی ریاست جمهوری، انتخاب مجدد رفسنجانی و یا خامنه‌ای تغییر کیفی‌ای در بحران سیاسی این رژیم بوجود نخواهد آورد.

اما، تداوم بحران سیاسی هیات حاکم به این مفهوم نباید تلقی شود که آن رژیم به خودی خود در نتیجه تضادهای درونی، و یا صرفاً توسط شورش‌های زحمتکشان در شهرها سقوط خواهد کرد. اختلافات درونی هر چه که باشد، صرفاً منجر به تضعیف رژیم می‌شود، اما به سرنگونی آن منجر نخواهد شد - دست‌آخر یک جناح بر دیگری غلبه خواهد کرد. همچنین پرتوان‌ترین شورش‌های خود-انگیخته مردم زحمتکش، امکان دارد پایه‌های رژیم را تکان دهد، اما بخودی خود تا شیرنهایی را نخواهد گذاشت. در مقابل چنین رژیمی (و یا هر رژیم سرمایه‌داری دیگری)، میباید شکل‌های سیاسی کارگران (شوراها و سازمان انقلابی) زحمتکشان شکل گرفته و توسط آن، سرنگونی رژیم سازمان یابد. بدون تشکیلات سیاسی، بدون برنامه‌ریزی، بدون گسترش سازماندهی فعالیت‌های عملی کارگران (ومتکی بر تجربه‌ها و درس‌های مبارزات گذشته)، توفیق‌نهایی حاصل نخواهد شد.

شکل های مستقل کارگری در دوره اعتدالی انقلابی توسط پیشرو
کارگری شکل میگیرند (وازهم اکنون میباید برای شکل گیری این قبیل
نهادهای خود را آماده کرد) ، اما به منظور تشکیل یک سازمان انقلابی، ابتدا
باید نطفه های اولیه آن حول یک برنامه انقلابی و اهداف و اصول روشن شکل
گیرد (حزب انقلابی بطور خود انگیخته به وجود نخواهد آمد) . بنا بر این
یکی از تکالیف عمده پیشروی انقلابی - در غیاب وجود یک سازمان انقلابی
کارگری سراسری - ایجاد نطفه های اولیه یک سازمان انقلابی حول یک
برنامه انقلابی و یک ساختار تشکیلاتی دمکراتیک است . بدون تدارک برای
تشکیل یک حزب انقلابی به منظور سازماندهی سرگونی رژیم، بحران سیاسی
فعلی هیات حاکم نهایتاً به نفع یکی از جناح های درونی رژیم حل خواهد شد.

م . رازی

۱۸ دسامبر ۱۹۹۲

باقی از صفحه ۲۲

کند . سوسیال - فرمیسم ، صرفاً برای تمدید مهلت حیاتش و نه هیچ چیز دیگر ،
باید به سوسیال - امپریالیسم تبدیل شود ، چرا که با تعقیب راهی که در پیش
گرفته عموماً چاره دیگری برایش باقی نمی ماند .

آیا این به این معناست که در دوران امپریالیسم وجود سندیکا های مستقل
بطور کلی ناممکن است ؟ طرح سوال به این شکل ، اما ، اساساً اشتباه است .

آنچه ناممکن است ، وجود سندیکا های اصلاح طلب مستقل یا نیمه مستقل
می باشد . ((اما وجود)) سندیکا های انقلابی مستقل که نه تنها پشتیبان پلیس
امپریالیستی نیستند ، بلکه وظیفه سرگونی نظام سرمایه داری را در مقابل خود
می گذارند ، کاملاً امکان پذیر است . در دوران گنبدگی امپریالیسم ، سندیکا
ها تنها زمانی می توانند مستقل باشند که آگاهانه و در عمل ارگان های انقلاب
کارگری باشند . در این راه ، برنامه انتقالی که توسط آخرین کنگره بین الملل
چهارم تصویب شده نه تنها برنامه عمل حزب ، بلکه در خطوط اصلی اش ، برنامه
عمل سندیکاها نیز هست . ●



تجارب محافل کارگری

قبلا گزارشی درباره اوضاع صنایع داروسازی درج کرده بودیم (شماره ۱۰). درین شماره نیز گزارش کارگری دیگری که مربوط به دوره شروع جنگ ایران و عراق است و اخیرا توسط یکی رفقای کارگزن انقلابی - رفیق گ - برای ما فرستاده شده، را ملاحظه می‌کنید. با اینکه از دوره مورد بحث سال ها می‌گذرد، لیکن اکثر مسائل مشروح درین نوشته - شرایط کاری، درخواست های اصلی، جدال های کارگران و... - هنوز مطرحند.

در همینجا از فرصت استفاده می‌کنیم و در جواب بعضی از رفقای کارگری که به ما نامه نوشته و در مورد امکان درج تجربیات کارگری شان از ما پرسیده بودند، بار دیگر اعلام می‌کنیم که کوشش و میدواری ما در اینست که این فصل از نشریه بتواند به انتقال و جمع آوری تجربیات مختلف رفقای مبارزی که در بخش های مختلف و زمان های متفاوت - و با سیاست های معین مختلفی - انجام شده کمکی برساند و به جو بحث و تبادل نظر حول این نوع تجربیات دامن بزند.

من در سال ۱۳۵۹ در یکی از کارخانجات داروسازی واقع در کرج کار می‌کردم و آنچه در زیر می‌آید، خلاصه ای درباره وضعیت و شرایط کاری و کارگری آنجا درین سالست. از ۴۰۰ دست مزدگیر کارخانه، ۲۴۰ نفر کارگزن و مردوسا پیرین کارمند بودند. کارخانه از بخش های مختلفی تشکیل شده بود.

بخش اول: بسته بندی که خود شامل دو قسمت می‌شد. یکی بسته بندی قرص و شربت و پماد و کبسول و قطره و دیگری قسمت پنی سیلین.

اکثر کارگران این قسمت ها را زنان تشکیل می‌دادند. آنچه در اینجا بشدت بی چشم می‌آمد، سرعت سرسام آور دستگاها بود. بخصوص در قسمت بسته بندی شربت که سه، چهار زن من در آن کار می‌کردند. سرعت دستگاه ها گاهی تا حدی زیاد بود که

آنها را به گریه می انداخت ، زیرا توانائی تعقیب این سرعت را نداشتند و از بسته بندی عقب می افتادند . در اینجا باید غرولند سرپرست قسمت را تحمل می کردند . پرس در شیشه ها در اتاق کوچکی انجام می شد که فقط یک نفر در آن روی ماشین کار می کرد . این فضا آنقدر خفکان آور بود که بقول خود کارگران کسانی را که زیاد حرف می زدند و از هردری سخن می گفتند به آنجا "تبعید" میکردند .

در بخش بسته بندی ، بارها اتفاق افتاده بود که کارگری دست یا انگشت خود را در اثر خرابی دستگاه ها و یا سرعت کار سرسام آور آنها از دست بدهد .

بخش دوم : پودر سازی بود که در اینجا نیز شرایط و خیمی حکم فرما بود و ۲ کارگر را شامل می شد ، که یکی روی ماشین کار می کرد و دیگری بسته بندی می کرد . عدم وجود ساثل ایمنی کاری نظیر ماسک ، دهان بند و دستکش - در فضائی که مرتباً از پودر دارو اشباع بود - باعث بیماری های ریوی و پوستی آنها می شد . پس از اعتراضات مکرر ، کارفرما به کارگران این قسمت دستکش داد و با زازاسا پیروسا - ساثل خیری نمود .

بخش سوم : آزمایشگاه (لابراتوار) بود که به بخش بسته بندی پیوسته بود اما جزه بخشهای کارمندی محسوب می شد .

بخش چهارم : انبار بود که چند کارگر تحت سرپرستی برادرزاده مدیر کار - خانه کار می کردند . این قسمت بسیار اهمیت داشت چرا که کل تولیدات در آنجا جمع می شد و هم اینکه برادرزاده مدیر کارخانه سرپرست آن بود . اضافه کاری در آنجا زیاد اعمال می شد . کارگران تا دیروقت می ماندند و کار می کردند تا کارفرما بتواند داروهارا خارج از ساعات کاری به قیمت گران به عمده فروشیها بفروشد .

بخش پنجم : تعمیرگاه بود که در اینجا همه کارگران مرد و اغلب از ارمنه بودند . علیرغم اینکه آنها مسلمان نبودند مجبورشان می کردند که هنگام نماز در انجمن اسلامی حاضر شوند که این امر مرتباً اعتراض آنها را برمی انگیزت .

بخش ششم : قسمت های کارمندی که به ترتیب شامل مدیریت کارخانه ، حسابداری و ... می شد .

اما مسائل حادثه کارگران این کارخانه چه بود ؟

با توجه به اینکه جنگ ستازگی شروع شده بود ، اعمال فشار بر کارگران افزایش یکباره ای یافت . اولاعده ای را اجباراً به جیبه فرستادند ، ثانیاً دستمزدها

کسری جباری یافتند درحالیکه برای اضافه تولید فشار وارد می‌کردند. ثالثاً سهمیه‌های تعاونی را کاهش دادند. انجمن اسلامی در مقابل اعتراضات عنوان می‌کرد که شرایط جنگی است، ارزاق کم است و کارگران باید قناعت کنند. تمام این اقدامات "جنگی" سطح زندگی کارگران - بخصوص کارگران متاهل - را بشدت مورد حمله قرار داد. بعلاوه در مقابل اضافه کاری‌های روبه‌افزایش دستمزدی برابر ساعات کار عادی پرداخت می‌کردند. خروج دارو در ساعات غیراداری بصورت امری دائمی درآمده بود و اعتراض کارگران را برانگیخته بود. زتون غذای که قبلاً مجانی بود، اکنون به قیمت ۱۵ ریال به ما می‌فروختند. برای صرف غذا نیمساعت در نظر گرفته شده بود که بی‌اغراق ۱۷ دقیقه آن را در صرف انتظار می‌گذرانیدیم و بعد نیز اگر - ۶ دقیقه دیر سرکار حاضر می‌شدیم جریمه نقدی مان هم می‌کردند.

انضباط شدیدی سرکار برقرار بود و مثلاً در ساعات کارحتی اجازه رفتن به دستشویی نیز نداشتیم. از وسائل ایمنی و حفاظتی نیز خبری نبود. کلاس‌های سوادآموزی، با وجودیکه خواست کارگران بیسواد بود، وجود نداشت. حقوق اقلیت‌های مذهبی کاملاً زیر پا گذاشته می‌شد تا جائیکه بهائیان را، با اینکه چند سال سابقه کار در آنجا داشتند، بدون هیچ حق و حقوقی یکباره اخراج کردند. به زنان در مقابل مردان اجحاف می‌شد و مساله حجاب اجباری نیز مزید بر علت شده بود.

جناح مبارز و هسته سوسیالیستی

برای دخالت در این شرایط و سازمان دادن مبارزات، دو گروه بنسب را شکل دادیم. نخست جناح مبارز، که از کارگران مبارز با هر عقیده و اعتقادی تشکیل شده بود، و حتی یک کارگر زن مسلمان نیز در آن وجود داشت. این جناح، حول مسائل روزمره و حادثه‌ها که باعث دخالت می‌کرد و حتی جزوه کوچکی نیز در این رابطه توسط کارگران عمدتاً مستقل منتشر و در سطح کارخانه پخش می‌کرد. دوم، هسته سوسیالیستی که شامل مبارزان سوسیالیست و انقلابی کارخانه میشد.

بطور مثال، جناح مبارز افشاکاری وسیعی را علیه انجمن اسلامی بسراه انداخت و ماهیت آنرا برای کارگران روشن کرد، بخصوص که موسس این انجمن یکی از افراد فعال حزب "رسواخیز" (نامی که ما کارگران به حزب رستاخیز می‌دادیم) بود و در دوره قبل نیز در خفه کردن صدای اعتراض کارگران نقش بازی می‌کرد. این بود که سخنرانی و مباحثه این شخص همراه با عکس که در جوار سران حزب رسواخیز

گرفته بود را در سطح کارخانه پخش کردیم. این کار باعث شده که پرده سکوت بشکند و بخصوص ترس کارگران با ما بقیه تر - که بشدت از این شخص نفرت داشتند - ریخته و این موضوع به بحث روز کارخانه تبدیل شود. موضوع آنقدر بالا گرفت که مدیریت با هراس وی را از انجمن اسلامی حذف کرد.

در اعتراضات علیه حجاب اجباری نیز شرکت کردیم. این مساله نخست بصورت امریه معروف ونهی از منکر طرح شد. سرپرستان قسمت ها به زنان تذکر دادند که هر چه زود تر و سری به سر کنند. این "تذکر" اما باعث اعتراض و حتی اعتصاب زنان شد که مدیریت را به عقب نشینی وادار کرد. البته دو ماه بعد، با صدور حکم خمینی درباره اجباری بودن حجاب، شرایط عوض شد و توانستند زنان را وادار به داشتن حجاب کنند. در شرایطی که مدیریت و گروه اکثریت فدائی به نفع جنگ تبلیغ می کردند و "فداکاری" از کارگران می خواستند، ما برای افشای آنها می گفتیم که اگر بایده جبهه رفت پس شورا باید ما را در ساعات کار آموزش نظا می بدهد و مسلح کند. بلافاصله مخالفت می کردند. برای زنان جزگلاهد دستکش بافتن توانائی نمی دیدند و مردان راهم بالاخره به زور به جبهه می فرستادند.

اما تبلیغ اساسی ما حول ضرورت ایجاد یک شورای واقعی کارگری بود. در حین مبارزات، کارگران ماهیت انجمن اسلامی و عملکرد آن را - که چیزی جز چماق سرکوب مدیریت نبود - شناخته و هر چه بیشتر به لزوم ایجاد شورای واقعی خود پی می بردند. ما نیز حول اینکه شورا چیست؟ و اهداف و برنامها آن چه باید باشد و... تبلیغ می کردیم. حول این مسائل هر روز بحث انجام می گرفت. خود ما نیز - برنامهای برای شورائی که باید ساخته می شد پیشنها دادیم و آنرا به بحث می گذاشتیم*.

نهایتا موضوع تشکیل شورای واقعی مشخص تر شده و اعلامیه دعوتی در بین رابطه پخش شد. مساله اکنون چگونگی سازمان دادن مجمع عمومی در ساعات کار بود. خوشبختانه کارگران نسبت به قصد مدیریت در برهم زدن جلسه آگاه می داشتند. مدیریت حتی از قبیل جلسه را "خلاف قانون" خوانده و اعلام کرده بود که چنین شورائی را برسمیت نخواهد شناخت. یک هفته پس از پخش اطلاعیه، در ساعات کاری از غذا، جلسه شروع شد و اولین داوطلب نمایندگی در شورا به معرفی خود و تشریح برنامه اش پرداخت. او با شان سعی در برهم زدن جلسه را کردند که با دخالت کارگران عقیب نشستند. مدیریت هراسان شده و از کمیته کمک خواست. ملا صفهائی (سرپرست کمیته دپو در کرچ) همراه با پاسداران مسلح به کارخانه ریختند و وی شروع به

سخنرانی علیه "گروه‌های ضدانقلابی" که سعی در بهانه‌تراشی و انحراف‌کشاندن انقلاب اسلامی را دارند... و تهدید به دستگیری و اذیت و ظلمان شورا کرد. کارگران نخست‌ا و رابا هو و استهزا استقبال کردند و سپس دم‌درورودی کارخانه متحصن شده و اعتماب کردند. اما پس از سه ساعت ما رابه زور به سرکار بازگردانند.

پس از آن، مدیریت، البته با بهره‌برداری از کمک و تجربیات چریکهای فدائی اکثریت، تبلیغ وسیعی علیه کارگران مبارز برپا انداخته و جو رعب و وحشت ایجاد کرد. اما مدتی طول کشید تا بتوانند با این حملات روانی و تبلیغاتی زمین را آماده ساخته و ما را اخراج کنند. باید اشاره کنم که شرایط جنگی نیز به نفع آنها - و کلاً تثبیت رژیم - و به ضرر ما کارکرد... ●

* برنامۀ پیشنهادی ما چنین بود:

- ۱- کنترل دفاتر داخل و خرج کارخانه توسط شورا، ۲- ۴۰ ساعت کار در هفته و ۲ روز تعطیلی هفتگی، ۳- انحلال انجمن اسلامی، ۴- رعایت حقوق اقلیت‌های مذهبی
- ۵- کنترل شورا بر استخدام‌ها و اخراج‌ها و لغو اخراج بها ثیان، ۶- لغو عدم تساوی حقوق زن و مرد، ۷- ترتیب کلاسهای سوادآموزی برای کارگران زن و مرد در ساعات کار، ۸- ایجاد شیرخوارگاه و مهدکودک در کارخانه برای زنان کارگر و کارمند، ۹- آموزش نظامی و تسلیح کارگران توسط شورا، ۱۰- در اختیار قرار دادن پوشش‌های حفاظتی و امنیتی برای کارگران همه‌قسمت‌ها، ۱۱- لغو حجاب اجباری.

حزب انقلابی طبقه کارگر

نوشته زیربخشی از مقاله‌ای است به قلم جیمز پی. کاتن.
کاتن یکی از رهبران جنبش جهانی تروتسکیستی و از پایه
گذاران حزب کارگران سوسیالیست در آمریکا بود. او در سال ۱۹۷۴
در سن ۸۴ سالگی درگذشت.

مفهوم لنین از حزب پیشتر، بعنوان سازمان دهنده و هدایت کننده
انقلاب پرولتاریایی، بزرگترین تدبیری بود که از زمان مرگ انگلس در سال
۱۸۹۵ تا کنون به زرادخانه مارکسیسم عرضه شده است. این نظریه سازمانی مشهور،
برخلاف ادعای برخی، نه محصول شرایط آن زمان روسیه بود و نه محدود به آن شرایط.
ریشه عمیق این نظریه در دو تا از سنگین ترین واقعیت‌های قرن بیستم نهفته
است: یکی واقعیت مبارزه کارگران برای تسخیر قدرت، و دیگری ضرورت
ایجاد یک رهبری که قادر باشد این وظیفه را تا آخر به انجام برساند.

لنین با تشخیص این امر که جنگ‌های امپریالیستی، انقلاب پرولتاریایی
و قیام‌های مستعمرات خصایل عصر ما هستند، در اوایل این قرن عملادست بکار
تشکیل حزبی شد که قادر باشد مسیر این وقایع طوفانی و ناگهانی را در جهت مناسبت
فع سوسیالیسم برگرداند. پیروزی بلشویک‌ها در طغیان‌های سال ۱۹۱۷ و پایداری
اتحاد شوروی که آنها مستقر کردند، گواهی است بر دوراندیشی لنین و ارزش‌شویه
های سازمانی او. حزب لنین نمونه‌اصلی و بی‌همتایی است از آنچه که یک رهبری
دموکراتیک و متمرکز کارگری می‌تواند باشد، و آنچه که قادر است انجام دهد،
حزبی که نسبت به اصول مارکسیستی و کاربرد جورانه این اصول صادق است.

از آنجا که دستاوردهای دوران سازش بلشویک‌ها محدود به یک کشور بود، بحث
پیرامون ماهیت رهبری انقلابی بطور قطع فیصله نیافت. این بحث از آن زمان
تا کنون هم چنان ادامه داشته است. پس از گذشت پنجاه سال، هنوز کم‌نیستند
شکاگانی در صفوف سوسیالیست‌ها که نسبت به ضرورت و مطلوب بودن حزبی از نوعی
لنینیستی یا مرددند و یا بکلی آنرا نفی می‌کنند. حتی در محافل که نظریه لنین
را بروشنی درک کرده و بدان اعتقاد داشته‌اند، مسئله ایجاد حزب پیشتر زبهمان

فوریت و ضرورت همیشگی باقی است. چراکه این مسئله هنوز بایده‌درحین مبارزات روزمره علیه نظام پیشین حل و فصل گردد.

داشتن یک ارزیابی صحیح از حزب پیش‌تر زونقش ضروری آن بستگی دارد به درک اهمیت قاطع عوامل ذهنی در انقلاب پرولتاریایی. دریک مقیاس وسیع تاریخی، و درتحلیل نهایی، شرایط اقتصادی هستند که در شکل دادن به تحول و تکامل جامعه نقش تعیین کننده دارند. ولی این حقیقت ما تریالیسم تاریخی به معنی نفی این واقعیت نیست که پروسه‌های سیاسی و روانی جاری در بطن توده‌های کارگر، برمسیر، آهنگ حرکت و عاقبت انقلاب ملی و بین‌المللی اثری مستقیم‌تر و فوری‌تر می‌گذارند. زمانیکه پیش‌شرط‌های عینی مادی جهت فعالیت انقلابی کارگران به نقطه معینی از رشد خود رسید، اراده و آگاهی کارگران - که از طریق دخالت حزب متشکل پیش‌تر تجلی می‌یابد - می‌تواند بصورت یکی از عوامل مهم در تعیین نتیجه مبارزه طبقاتی درآید.

نظریه‌لنینیستی حزب پیش‌تر زبرمینای دو عامل استوار گردیده: نا همگونی طبقه‌کارگر از یکسو، و خملت بسیار آگاهانه نهفت سوسیالیستی از سوی دیگر. جریان انقلابی شدن پرولتاریا و مردمان ستمدیده بطور کلی امری است پیچیده، طولانی و متناقض. در جامعه طبقاتی و تحت نظام سرمایه‌داری، زحمتکشان به طرق گوناگون طبقه‌بندی و تقسیم شده‌اند، تحت شرایط بسیار متفاوتی زندگی می‌کنند و در مراحل بسیار سختی از تکامل اقتصادی و سیاسی قرار دارند. در نتیجه، رسیدن آنان به درکی روشن و جامع از موقعیت واقعی خویش در اجتماع و مسیر سیاسی‌ای که باید طی کنند تا خود را از شرمصیبت‌ها خلاص کرده و دست به نظامی بهتر بیاوند، چیزی است که بطور همزمان، دسته‌جمعی و یک نواخت صورت نمی‌گیرد، و نمی‌تواند هم‌صورت بگیرد. و بدتر اینکه، زحمتکشان نمی‌توانند سرعت و به‌آسانی یاد بگیرند که چگونه بایده‌موثرترین شکل برای حمایت از منافع طبقاتی خود و پیشبرد آن منافع عمل کنند.

نا موزونی در امر استقلال بایستی کل طبقه‌کارگر، دلیل اصلی برای وجود یک حزب پیش‌تر زاست. این حزب بایده‌متشکل از عناصری از طبقه و سخنگویان آن باشد که نیاز به عمل انقلابی را درک می‌کنند و زودتر از توده پرولتاریا، هم در مقیاس ملی و هم در مقیاس بین‌المللی، دست به انجام آن می‌زنند. و نیز دلیل اینکه چرا پیش‌تر ز طبقه همیشه بصورت اقلیتی از خود طبقه و بصورت یک "گروه اشعابی" شروع بکار می‌کنند در هم‌این جاست. تشکلات اولیه کارگران پیش‌تر و متعدده‌سو-

سیالسم و هم پیمانان روشنفکری که عقاید آنان را تبلیغ می‌کنند، ابتدا باید خود را پیرامون محوری از دستگاه عقاید معین علمی، سنن طبقاتی و تجربه مستشکل سازند و یک برنامه سیاسی صحیح تهیه کنند تا پس از آن بتوانند گردانهای بزرگ نیروهای انقلابی را متشکل و رهبری نمایند.

هدف حزب پیش از زباید در همه حال دسترسی به وسیعترین تعداد توده‌ها، حرکت دادن آنان و جلب کردنشان بسوی حزب باشد. ولی تاکنون هیچ حزبی، منجمله خود بلشویک‌ها، هرگز با بهره‌گیری از حمایت اکثریت طبقه و بعنوان رهبر شناخته شده‌آن آغاز بکار نکرده است. چنین حزبی اصولاً بصورت گروه مبلغی که هدفش تشریح و اشاعه عقاید است دست بکار می‌شود. کار این گروه عبارتست از ترتیب کردن تعلیم دادن و آبدیده ساختن کارها پیرامون برنامه و چشم اندازی که کارها آنرا جهت ملاحظه، عملی ساختن و اثبات در عمل به توده‌ها عرضه می‌کنند.

وسعت و نفوذ سازمان مسئله‌ای نیست که انقلابیون جدی نسبت بدان بی تفاوت باشند. معهداً، شاخص‌های کمی به تنهایی نمی‌توانند معیارهای تعیین کننده وقایع برای قضاوت درباره ماهیت واقعی یک گروه انقلابی تلقی گردند. معیارهای اساسی تر سازمان جوانب کیفی آن هستند مانند برنامم و رابطه با طبقه‌ای که این برنامه معرف منافع آنست و برای آن می‌جنگد.

تروتسکی در مقاله قدم بعدی چیست؟ می‌نویسد "منافع طبقه کارگر را نمی‌شود جز در قالب برنامه فرموله کرد. و از برنامه هم نمی‌توان دفاع کرد، جز از طریق ایجاد حزب. طبقه کارگر، بخودی خود، فقط ماده خامی است برای استثمار، پرولتاریا تنها در لحظه‌ای نقش مستقل پیدا می‌کند که از یک طبقه اجتماعی در خویشتن تبدیل به یک طبقه سیاسی برای خویشتن شود. و این امر جز از طریق حزب عملی نخواهد شد. حزب آن وسیله تاریخی است که از طریق آن طبقه کارگر به آگاهی طبقه‌ای دست می‌یابد."

مارکسیسم بمانی آموزد که تحقق یافتن انقلاب علیه سرمایه داری و تجدید بنای سوسیالیستی دنیای کهن تنها از طریق عمل آگاهانه و جمعی طبقه کارگر امکان پذیر است. حزب پیش از زعالی ترین تجلی و ابزار بی همتای آگاهی طبقاتی در تمام مراحل سیر جهانی است. در دوران پیشا انقلابی، پیش از طبقه اقدام به جمع آوری و بهم جوشانیدن کارهایی می‌کند که پیشاپیش ارتش اصلی در حرکتند، لکن در سراسر این مسیر حرکت در پی حفظ روابط صحیح خود با ارتش اصلی هستند.

پیشتر طبقه به تعدادش افزوده میشود. نفوذ خود را گسترش میدهد و در مسیر مبارزه توده‌ای برای کسب برتری، مبارزه‌ای که او خواهان به‌شمرسانیدن موفقیت آمیز آنست، در صف مقدم ظاهر میگردد. پس از سرنگون کردن قدرت حاکم پیشین، پیشتر طبقه مردم را در کار ساختن جامعه جدید و دفاع از این جامعه رهبری میکند.

سازمان سیاسی ای که قادر به انجام چنین وظایف غول‌آسائی باشد، ممکن نیست بطور خود بخود و یا سرسری بوجود آید. چنین سازمانی باید بطور مداوم، پیگیر و آگاهانه ساخته شود. داشتن برخوردی سهل‌انگارانه نسبت به امر ساختن حزب یا مسائل مربوط به آن نه تنها کارا حقا نه‌ای است بلکه مصیبت بار نیز هست. تجربیات تلخی که از فرصت‌های انقلابی بسیار در طول نیم‌قرن گذشته حاصل شده، فرصت‌هایی که بر اثر رهبری‌های بی‌کفایت یا خیانت‌کار از دست رفتند و یا با رهبری بدبختان بودی کشیده شدند، بدون چون و چرا نشان میدهد که سهل‌انگاری در این امر حیاتی مسلماً به کجروی و شکست می‌انجامد.

بهترین نمودار قابلیت عالی لنین بعنوان یک رهبر انقلابی، اصراری بود که او در داشتن برخوردی کاملاً آگاهانه نسبت به کلیه جوانب حزب‌سازی - از مسائل عظیم نظری و سیاسی گرفته تا توجه و سواستی به جزئی‌ترین کارهای روزمره - بکار میبرد. انواع دیگر احزاب خود را به داشتن آهنگ حرکتی باطمینان و افتان و خیزان راضی میکنند. اینها فقط هنگامی که مسائل پیش می‌آیند به فکر چاره آنها می‌افتند، آنهم چاره‌های تجربی و موقت. ولی لنین نه تنها در قلمرو اقتصادی که اداره آن بعدها به عهده حزب گذاشته شد، بلکه در امر ساختن خود حزب و فعالیت‌های انقلابی آن در راه کسب قدرت نیز سیستم و برنامه‌های ارائه داد. او در انجام کارها تا سرحد امکان به شانس و بدبختی متوسل نمی‌شد. لنین با شروع از یک ارزیابی فرموله شده از مرحله‌ای که مبارزه از آن میگذشت، وظایف اصلی را مشخص می‌کرد و برای حل آنها بهترین طرق و وسایلی را جستجو می‌کرد که مطابق با هدف‌های دراز مدت سوسیالیسم جهانی باشد.

حزب پیشتر از که با روش سوسیالیسم علمی هدایت می‌شود و یکسره متعهد به ایجاد رفاه توده‌های زحمتکش و قربانیان خفقان است، همیشه باید خود را در موضع مخالفت اصولی با پاداران و نهادهای جامعه طبقاتی قرار دهد. اینها خصایصی است که از حزب در برابر گزند زگی و فساد محافظت می‌کند و در مقابل فشار رونفوذ طبقات بیگانه پوشی زری برای حزب به وجود می‌آورد. لکن پیش از هر چیزی، حزب لنینیستی باید حزبی رزمنده باشد که هدفش متشکل کردن توده‌ها جهت حرکت موثر برای کسب قدرت است.

این هدف اساسی است که خصلت حزب والویت و وظایف آنرا تعیین می کنند. حزب نمی تواند محفلی برای گفتگوهای بی هدف و بحث های بی انتها باشد. هدف از مشورت ها، بحث ها و مجادلات داخلی حزب، رسیدن به تصمیم برای عمل و کار سیستماتیک است. در عین حال حزب نه درمانگاری است برای پرستاری یا معالجه روان های مریض، و نه نمونه ای است از آنچه که جامعه سوسیالیستی آینده خواهد بود. حزب تشکلی است مرکب از رزمندگان انقلابی، آماده، مصمم، و قادر به مقابله با دشمن مردم و شکست دادن این دشمن، و کمک به توده ها در هموار ساختن راه شان بسوی دنیای نو.

بسیاری از طرفداران "چپ نو" که روحیه ای آنرا رشیستی یا اگزیستانسیالیستی دارند، رهبری حرفه ای در یک نهضت انقلابی را یا به دیده تحقیر می نگرند و یا بکلی آنرا رد می کنند. این طرز فکر در میان بعضی از کارگران مایوس و سرخورده رادیکال های سابق نیز دیده می شود. اینان تعهد آگاهانه به یک رهبری تمام وقت را با سلطه جویی و امتیازات بوروکراتیک یکی می شمردند. اینان از فهم روابط متقابل میان توده ها، طبقه انقلابی، حزب، و رهبری حزب عاجزند. بهمان گونه که رهبری انقلابی ملت را به پیش میراند، حزب پیش از نیز عهده دار رهبری طبقه انقلابی است. لکن نقش رهبری در اینجا خاتمه نمی یابد. خود حزب هم نیاز به رهبری دارد. غیر ممکن است که یک حزب انقلابی بتواند بدون داشتن رهبران شایسته، رهبری صحیحی عرضه کند. این رهبری در درون حزب دارای همان نقشی است که حزب آنرا برای طبقه کارگر ایفا می کند.

کادرهای حزب هستند که هم در دوران رکود و هم در دوران رشد و گسترش حزب ستون فقرات آنرا تشکیل می دهند. ضامن موجودیت و حیات حزب عبارتست از قابلیت آن در بسط و افزایش کادرهای خود و تامین و انتقال رهبری از نسلی به نسل دیگر.

حزب پیش از آن نمی توان در یک اظهاریه فرقه گرایانه اعلام کرد و یا یک شبه آنرا ساخت. در بیوته آزمایش نهضت توده ای و در ضمن جدال ها و کشمکش های شدید داخلی پیرامون سیاست های مهم حزبی در هر چرخش مبارزه طبقاتی است که رهبری و اعضای حزب دستچین و غربال میشوند. رشدن از کناره مرحله اول و یا بدتر از آن جهیدن از روی این مرحله امکان پذیر نیست. منظور از مرحله اول، مرحله ای است که در آن کادرهای اصلی حزب در رابطه با وظیفه بزرگتر متقاعد ساختن و بسط عضویت در آوردن بخشهای وسیعی از توده ها، و همچنین تدارک دیدن برای این وظیفه، خود را سازمان و تجدید سازمان می دهند.

نقش قاطعی که حزبی از این نوع میتواند در ساختن تاریخ ایفا کند، بطرزی زنده، توسط کادرهای بلشویک در جنگ جهانی اول و در نخستین انقلاب پرولتاریایی نشان داده شد. پس از مرگ لنین، دستگاہ استبدادی بوروکراسی شوروی که تحت حکومت استالین شکل گرفت، این کادرها را یا به سوی انحطاط سوق داد، یا آنرا از بین برد، و یا اینکه افراد دیگری را جانشین آنان کرد. شکست های وحشتناک نیروهای سوسیالیستی در سایر کشورها، از آلمان ۱۹۱۸ تا اسپانیا در سالهای ۳۹-۱۹۳۶، شکست هایی که بعینت فرصت طلبی، نقصان و یا خطاهای رهبری های کارگری بوقوع پیوست، اهمیت وجود چنین کادرهایی را به گونه ای منفی نشان داد.

برخلاف برخی دیگر از شاگردان مکتب برجسته تروتسکی، من معتقد به این هستم که با ارزش ترین خدمت تروتسکی به نهضت انقلابی جهانی در طول مبارزات او علیه استالینسم و سائترسیم، دفاعی بود که او از اصول لنینیستی حزبی به عمل آورد و این اصول را غنی تر ساخت. عملی که عالی ترین جنبه آن تصمیم به ایجاد احزاب جدید بین الملل چهارم بود. از سال ۱۹۰۳ تا سال ۱۹۱۷، تروتسکی در تئوری و در عمل، با شیوه لنین در ساختن حزب انقلابی مخالفت میکرد. و اینکه او در سال ۱۹۱۷، با مشاهده اثبات مفاهیم لنین از طریق تکامل انقلاب هم در روسیه و هم در خارج، مفاهیم لنین را پذیرفت، صرفا بخاطر عینی گرایشی و قابلیت رشد نمونه او بود.

تروتسکی از آن پس تا پایان عمرش هرگز در اعتقاد خود به این شیوه حزب سازی تزلزلی راه نداد. پس از تصحیح اشتباه خود در این زمینه و بدنبال مرگ لنین در سال ۱۹۲۴، تروتسکی بصورت بهترین مفسر و تکامل دهنده سن بلشویکی حزب پیشتاز در عرصه سیاست ملی و بین المللی درآمد. وی نظر خود را در باره اهمیت خطیر حزب پیشتاز، در برنامه انتقالی که برای کنگره بنیادی بین الملل چهارم در سال ۱۹۳۸ تدوین کرده بود، خلاصه کرد. او اظهار داشت که "بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است". وظیفه استراتژیک اصلی برای کل عصر حاضر عبارتست از "غلبه بر تفاهد موجود بین رسیدگی شرایط عینی انقلابی و عدم بلوغ پرولتاریا و پیشتاز آن (آشننگی و نومیدی نسل قبلی، بی تجربگی نسل جوانتر). او خاطر نشان ساخت که حزب پیشتاز تنها سازمانی است که از طریق آن میتوان این مسأله حاد سیاسی مربوط به مرحله امپریالیستی سرمایه داری جهانی را حل کرد. و بطور مشخص تر، واقعا نه اظهار داشت که: "... بحران رهبری پرولتاریا، که بدل به بحران فرهنگ بشریت شده، راه حل نهایی خود را فقط توسط بین الملل چهارم خواهد جست". یعنی از طریق حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی ●

درباره سندیکا لیس

نوشته زیر بهنگام قتل لئون تروتسکی (بدست فرستاده استالین در ۱۹۴۰) روی میز کار او یافت شد. علیرغم اینکه با مرگ وی این نوشته نیز با تمام باقی ماند، بخاطر اهمیت تجزیه و تحلیلی که حول ماهیت سندیکا ها در دوران امپریالیسم ارائه داده، بخش اول آن را در اینجا می آوریم. بخش آخر که در آن به عملکرد سندیکا های خاص در اروپا و آمریکا پرداخته شده را بخاطر کمبود جا حذف کردیم.

در رشد و یاد دقت تر بیگوئیم، در انحطاط سازمان های سندیکائی مسدور در سراسر جهان وجه مشترکی موجود است: و این وجه مشترک همان نزدیکی و ادغام آنها با قدرت دولتی می باشد.

این روند، به یکسان مشخصه سندیکا های بی طرف، سوسیال دمکرات، کمو - نیست و آنارشیست است. این امر به تنهایی نشان میدهد که گرایش آمیختن با دولت متعلق به این وی آن مسلک نبوده بلکه نتیجه شرایط اجتماعی مشترک تمام سندیکا هاست.

سرما به داری انحصاری، نه بر پایه رقابت و ابتکار خصوصی بلکه بر پایه فرماندهی مرکزی استوار شده است. باندهای سرما به دار در راس تراست های قدرتمند، سندیکا های کارفرمایان، کنسرسیوم های بانکی و غیره زندگی اقتصاد دی را در همان سطحی کنترل می کنند که قدرت دولتی آنرا کنترل می کند و هر لحظه به همکاری با آن رومی آورند. نتیجه اینکه، سندیکا ها در مهمترین شاخه های صنعتی امکان استفاده از رقابت میان کارخانه های مختلف را از دست میدهند. آنها باید با یک حریف سرما به دار تمرکز یافته که بیست یا سیست ((قدرت دولتی - م)) پیوند خورده است روبرو شوند. ضرورت تطبیق سندیکا ها با دولت سرما به داری و ضرورت مبارزه برای همکاری با آن دولت نیز - در شرایطی که سندیکا ها مواضع اصلاح طلبانه اتخاذ می کنند، یعنی خود را با مالکیت شخصی تطبیق میدهند - از همینجاست می شود. از نقطه نظری و بوروکراسی جنبش سندیکائی و طبقه اصلی رها ساختن دولت از نفوذ سرما به داری است که باید با تضعیف واستگی آن به تراست ها، و با جلب آن به طرف سندیکا ها صورت بگیرد. این موضع با موقعیت اجتماعی اشرافیت کارگری و بوروکراسی کارگری که برای بدست آوردن خرده نانی از سود افزونه سرما به داری امپریالیستی مبارزه می کنند، کاملاً هماهنگی دارد.

بوروکرات های کارگری، در بحث هایشان، هرآنچه از دستشان برمی آید انجام می دهند تا به دولت "دمکراتیک" اشیات کنند که تا چه اندازه در دوران صلح و بخصوص در زمان جنگ، شایسته و ضروری اند. فاشیزم با تبدیل سندیکاها به نهادهای دولتی، ابتکار جدیدی بخرج نداده، بلکه صرفاً تمام گرایشات درونی امپریالیسم را تا غایت خودپیش می راند.

دولت های مستعمره و نیمه مستعمره، نه زیرسلطه سرمایه داری مجلسی، بلکه زیرسلطه امپریالیسم خارجی هستند. با این وجود، این امر ضرورت روابط مستقیم روزمره و عملی میان سرمایه داران بزرگ و حکومت ها - حکومت های مستعمره و نیمه مستعمره - را که در واقع به آنان وابسته اند - نه تنها نفی نمی کند، بلکه تقویت نیز می کند.

از آنجا که سرمایه داری امپریالیستی است که در کشورهای مستعمره و نیمه - مستعمره یک قشراشرفیت و بوروکرات کارگری ایجاد می کند، این قشراخوان حمایت حکومت های مستعمره و نیمه مستعمره به مثابه حامی و قیم و گاهی نیز همچون حکم می شود. این مهمترین پایه اجتماعی ماهیت بناپارتنیستی و نیمه - بناپارتنیستی حکومت ها در مستعمرات و بطور کلی در کشورهای "عقب مانده" را تشکیل میدهد. این همچنین، پایه وابستگی سندیکاها را اصلاح طلب به دولتست نیز هست.

در مرکزیک، سندیکاها توسط قانون به نهادهای نیمه دولتی تبدیل شدند. و نتیجتاً یک شکل نیمه استبدادی را ایجاد کرده اند. بر طبق برداشت قانسون - گذاران، دولتی کردن سندیکاها در جهت منافع کارگران، و به هدف تضمین نفوذ آنها در زندگی حکومتی و اقتصادی انجام گرفته است. اما در شرایطی که دولت ملی تحت سلطه سرمایه داری امپریالیستی خارجی است، و از آنجا که این آخری امکان سرنگون ساختن دمکراسی بی ثبات و جایگزینی آن با یک دیکتاتور فاشیست آشکارا دارد، تحت چنین شرایطی، قوانین مربوط به سندیکاها به سادگی می توانند به اسلحه ای در دست دیکتاتور امپریالیستی تبدیل شوند.

شعار برای استقلال سندیکاها

پس از آنچه گفته شد، این نتیجه گیری که سندیکاها در دوران امپریالیسم از سندیکا بودن خود چشم پوشی می کنند، در نظر اول ساده بنظر می رسد. اینها، دیگر عملجائی برای دمکراسی کارگری باقی نمی گذارند: دمکراسی ای

که در دوران طلایی گذشته، هنگامی که تجارت آزاد در حیطه اقتصادی مسلط بود، روال زندگی درونی سازمان های کارگری را تشکیل میداد. بدون دمکراسی کارگری نمی توان مبارزه ای آزاد برای نفوذ بر اعضای سندیکا ها داشت. و به این دلیل میدان اصلی فعالیت انقلابی در سندیکا ها از میان می رود. با این همه، این چنین موضعی اساساً اشتباه است. ما نمی توانیم حیطه و شرایط فعالیت ما را به میل خود تعیین کنیم. مبارزه برای نفوذ در میان توده کارگران در یک دولت استبدادی و یا نیمه استبدادی بی نهایت مشکلتر از همین مبارزه در یک دمکراسی است؛ این امر برای سندیکا ها نیز، که سرنوشت شان تبیلوری از تحولات دولت های سرمایه داری است صدق می کند. اما، ما نمی توانیم از فعالیت هایمان در بین کارگران آلمان دست بکشیم، تنها به این دلیل که رژیم استبدادی کار ما را بسیار سخت می کند. باز ما به همین منطق نمی توانیم از مبارزه در درون سازمان های اجباری کار ((سندیکا های فاشیستی - م)) که فاشیسم ایجاد می کند چشم پوشی کنیم. و به دلیل ارجح، نمی توانیم از یک کار با قاعده و مرتب ((سیستماتیک)) در سندیکا های نوع انحصارگرا و یا نیمه انحصارگرا، فقط بخاطر اینکه مستقیم یا غیر مستقیم، به دولت کارگری ((شوروی)) وابسته اند، و یا اینکه بوروکراسی انقلابیون را از امکان فعالیت آزاد در این سندیکا ها محروم می کند، صرف نظر کنیم. ضروریست که مبارزه را در همه این شرایط مشخص که توسط تحولات قبلی، منجمله اشتباهات طبقه کارگر و جنابات رهبران، ایجاد شده، هدایت کنیم. در کشورهای فاشیست و نیمه فاشیست امکان انجام هیچ فعالیت انقلابی جز از نوع مخفی، غیر قانونی و دسیسه جویانه وجود ندارد. در سندیکا های انحصارگرا امکان انجام هیچ فعالیتی جز فعالیت مخفی وجود ندارد. ضروریست که ما خود را با شرایط مشخص سندیکا ها در هر کشوری تطبیق دهیم، تا توده ها را نه تنها بر علیه سرمایه داران بلکه همچنین بر علیه رژیم غیر دمکراتیک حاکم بر خود سندیکا ها و بر علیه رهبرانی که این رژیم را تحکیم می بخشند، بسیج کنیم. اولین شعار این مبارزه عبارتست از: "استقلال کامل و بدون قید و شرط سندیکا ها از دولت سرمایه داری". و معنای این شعار چنین است: مبارزه برای تبدیل سندیکا ها به نهاد توده های استثمار شده و نه نهاد اشرافیت کارگری.

شعار دوم اینست: "دمکراسی درون سندیکا". این شعار مستقیماً از شعار اول منتج میشود، و پیش شرط تحقق آن آزادی کامل سندیکا ها نسبت به دولت امپریالیستی و یا دولت مستعمره می باشد.

به عبارت دیگر، در دوران حاضر سندیکا ها نمی توانند همچون دوران رقابت آزاد سرمایه داری، نهادهای ساده دمکراسی باشند و نمی توانند بیش از این از لحاظ سیاسی بیطرف باقی بمانند، یعنی نمی توانند تنها به دفاع از منافع روزمره طبقه کارگر بسنده کنند. آنها نمی توانند بیش از این آثار شیست باقی بمانند، یعنی نفوذ تعیین کننده دولت را در زندگی مردم و طبقات نادیده بگیرند.

سندیکا ها نمی توانند بیش از این اصلاح طلب باقی بمانند، زیرا که شرایط عینی امکان اصلاحات جدی و دراز مدت را نمی دهد. سندیکا های دوران ما می توانند یا بعنوان ابزار درجه دوم سرمایه داری امپریالیستی برای باطاعت درآوردن زحمتکشان و جلوگیری از انقلاب خدمت کنند و یا برعکس، تبدیل به ابزار جنبش انقلابی پرولتاریا بشوند.

بیطرفی سندیکا ها کاملاً و بشکلی غیر قابل بازگشت متعلق به گذشته است، و همراه با "دمکراسی" آزاد بورژوازی از بین رفته است.

* * *

از آنچه گفته شد بیرونی نتیجه گرفته میشود که علیرغم انحطاط مداوم سندیکاها و ادغام فزاینده شان در دولت امپریالیستی نه تنها از اهمیت فعالیت در حیطه سندیکاها کاسته نشده، و همانند قبل از این اهمیت برخوردار است، بلکه حتی این فعالیت به نوعی تبدیل به یک فعالیت انقلابی شده است. هدف این فعالیت مانند گذشته، اساساً مبارزه برای نفوذ در طبقه کارگر است. هر سال زمان، حزب یا گرایشی که بخود اجازه دهد موضعی اتمام حجت طلبانه نسبت به سندیکاها داشته باشد، یعنی در واقع به طبقه کارگر پشت کند، صرفاً به این دلیل که از سازمانهای آن خوشش نمی آید، محکوم به انقراض است. و باید گفت که سزاوار چنین سرنوشتی نیز هست.

* * *

از آنجا که نقش اصلی در کشورهای عقب مانده توسط سرمایه داری ملی بلکه توسط سرمایه داری خارجی اجرامی شود، بورژوازی ملی در جایگاه اجتماعی و موقعیت اجتماعی نازل تری نسبت به رشد صنعت قرار دارد. از آنجا که سرمایه داری خارجی کارگروارد نمی کند، بلکه مردم محلی را پرولتاریزه می کند، پرولتاریای ملی بسرعت مهم ترین نقش را در زندگی کشور بازی می کند. تحت

این شرایط حکومت ملی، تا آنجا که سعی می‌کند در مقابل سرمایه خارجی مقابله و متی نشان دهد، مجبور است کمابیش به پرولتاریا تکیه کند. برعکس زمانی که حکومت‌های این کشورها فکر کنند که همکاری با سرمایه خارجی هم اجتناب‌ناپذیر و هم پرمفعت است، سازمان‌های کارگری را متلاشی کرده و رژیم استبدادی مستقر می‌کنند. بدینگونه، ضعف بورژوازی ملی، فقدان سابقه حکومت داخلی، و گسترش کم‌وبیش سریع پرولتاریا، اساس هر حکومت با ثبات دمکراتیک را به لرزه درمی‌آورد. حکومت‌های کشورهای عقب مانده، یعنی مستعمرات و نیمه-مستعمرات، شکلی بنا پارتیستی یا نیمه بنا پارتیستی بخود می‌گیرند. با این تفاوت که بعضی سعی می‌کنند با جلب حمایت کارگران و دهقانان بسوی مسیوری دمکراتیک جهت گیری کنند و دیگران نوعی دیکتاتور می‌پلیسی مستقر می‌کنند. این امر سرنوشته‌های تاریخی را نیز تعیین می‌کند. با تحت ریاست دولت قرار می‌گیرند، یا دچار سرکوبی ظالمانه می‌شوند. سرپرستی دولت خودتحت فشار دو عامل متضاد ضرورت می‌یابد: اول نزدیک شدن به کل طبقه زحمتکش و کسب پشتیبانی برای مقاومت در مقابل ادعاهای افراطی امپریالیسم، و دوم منضبط کردن کارگران از طریق قرارداد آنها تحت کنترل یک بوروکراسی.

سرمایه داری انحصاری و سندیکاها

سرمایه داری انحصاری هر چه کمتر و کمتر حاضر به کنار آمدن با استقلال سندیکاهاست. و از بوروکراسی اصلاح طلب و اشرافیت کارگری - که تا مانده‌های سفره‌ور جمع می‌کنند، می‌خواهد که هر دو در نظر کارگران تبدیل به پلیس سیاسی او بشوند.

اگر این امر تحقق نیابد بوروکراسی کارگری از بین رفته و جای آن را فاشیست‌ها می‌گیرند. بنابراین تمام مساعی اشرافیت کارگری در خدمت امپریالیسم، نمی‌توانند و برای مدت زیادی از تلاش می‌بندارند.

شدت یافتن تضادهای طبقاتی در هر کشور و تضامات میان ملل، شرایطی را ایجاد می‌کند که در آن سرمایه داری امپریالیست دیگر نمی‌تواند (یعنی در مقطع خاصی)، بوروکراسی اصلاح طلب را تحمل کند، مگر اینکه این بوروکراسی مستقیماً بعنوان سها مدار، سها مداری کوچک ولی فعال، در شرکت‌های امپریالیستی، در نقشه‌ها و برنامه‌های آنها، چه در سطح کشوری و چه در سطح جهانی شرکت بقیه در صفحه ۶

ملل غیرکرد در کردستان

مصاحبه با رفیق صیفی جنگیز (یکی از رهبران گروه "جنبش کمونیستی کردستان") در اوائل فروردین ۱۳۷۱ صورت گرفت. بخش اول آن، که شامل شرح تاریخچه و اهداف و اصول این گروه می‌شد، در شماره ۱۱ دفترهای کارگری سوسیالیستی، و بخش دوم که در مورد جنبش کرد بود، در شماره ۱۲ انتشار یافت. اکنون بخش آخر مصاحبه را که در مورد دیگر ملیت‌های آنا تولیای شرقی است منتشر می‌کنیم. لازم به یادآوری است که مسوولیت کلیه نظریات مندرج در زیر با خود رفیق صیفی می‌باشد.

• لطفاً کمی در مورد سایر ملیت‌های آنا تولیای شرقی برایمان توضیح دهید.

– بنفیرا کردها، 'زازا'ها و 'کرمانج'ها هم در این منطقه زندگی می‌کنند. ناسیونالیست‌های کرد می‌گویند که اینها نیز کردها هستند، ولی 'زازا'ها و 'کرمانج'ها در اصل از دیلم ایران می‌آیند. بنا به گفته تاریخ‌نویسان و زبان‌شناسان، آنها از دیلم در جنوب غربی دریای خزر می‌آیند. 'کرمانجی'ها گاهی زبان خود را 'دملی'، یعنی 'از دیلم' یا 'از گیلان' می‌خوانند. منشاء اسم بسیاری از مناطق سرزمین زازاها از دیلم است. دلایل تاریخی زیاد دیگری نیز این منشاء را اثبات می‌کنند.

برای مدتهای مدید زبان‌شناسان فکرمی کردند که این ملت‌ها نیز کردها هستند، ولی اکنون دیگر به عنوان ملل متفاوت و جدا شناخته شده‌اند. نخست یک زبان‌شناس آلمانی، اوسکار مان، به سرزمین 'زازا'ها رفت و بعد از بررسی آن زبان اعلام کرد که دستور زبان و ماهیت این زبان بسیار متفاوت از کردی است و یکی از لهجه‌های زبان کردی نیست. سپس یک زبان‌شناس دیگر آلمانی، بنام کارل هادانگ، و بدنبال آنها تاریخ‌نویسان و زبان‌شناسان دانمارکی، سوئدی و روس هم این نظریه را تأیید کردند.

من خود مستقلاً در سال ۱۹۸۵ به این نتیجه رسیده بودم، ولی هنوز تردید داشتیم.

چندسال بعد، در سال ۱۹۸۷، پس از خواندن نظرات این پژوهشگران دیگر تردیدی برایم باقی نماند، ولذا در نشریه "سوسیالیست ایشی" (کا رگرسوسیالیست) مقاله‌ای در مورد زازاها نوشتم. ناسیونالیست‌های کرد در نجیده و بلافاصله مرا متهم کردند که عامل رژیم هستم. اما ضرورت فوری نگارش این مقاله وضعیت جنبش کرد عراق در ۸۷-۱۹۸۶ بود. جنگ ایران و عراق این توهم را ایجاد کرده بود که بزودی کردستان مستقلی در عراق بوجود خواهد آمد و احساسات ناسیونالیستی کردها - همراه با احساسات ضد کمونیستی - به اوج خود رسیده بود. این مقاله برای مبارزه بر علیه ایدئولوژی حاکم، که ادعا دارد که همه کسانی که در آن منطقه زندگی می‌کنند کرد هستند و کل منطقه هم کردستان است، تدوین شد. گروه‌های کرد، نه فقط در برنا مه خود حقوق اقلیت‌های ملی را برسمیت نمی‌شناسند، بلکه حتی وجود آنها را نیز انکار می‌کنند. در مبارزه با ناسیونالیسم، دفاع از حقوق ملیت‌های یکی از موثرترین سلاح‌های ما است. حقوق مساوی برای زبان‌ها و خلق‌ها، برای یک دموکرات پیگیر سوسیالیست واقعی سلاح چنین مبارزه‌ای هستند. گروه‌های کرد در این زمان در مورد قیام شیخ سایت در ۱۹۳۵ تبلیغ می‌کردند، و قیام‌های متعدد "درسیم" را نیز که بین سالهای ۱۸۶۶ و ۱۹۳۸ رخ داده بودند به عنوان قیام‌های کرد معرفی می‌کردند. ترکیها - یعنی عثمانیان و بعدها جمهوری ترکیه - بارها سعی کردند کرمانجیه را اشغال کنند و هر بار با تلفات زیادی عقب نشینی کردند. دهها عملیات نظامی بر علیه درسیم و کرمانجی - ها انجام گرفت و آنها یازده سال ۱۹۳۸ آنجا را تسخیر کردند. با اینکه در ۲۸-۱۹۳۷ مقاومت دلیرانه‌ای صورت گرفت، ولی ترک‌ها با توسل به بمباران شیمیایی آنجا را تسخیر کردند. در آنجا کسی نیست که متولد ۲۸-۱۹۳۷ باشد. تمامی نوزادان - اکثر ابدست پدر و مادر خودشان - کشته شدند. برای جلوگیری از گریه بچه‌ها، و لورفتن مخفیگانشان در کوه‌ها و غارها، کودکانشان را فدا کردند. بدین ترتیب دهها هزار نوزاد جان خود را از دست دادند. تا آنجا که این واقعه جزئی از فرهنگ آنها شده و ترانه‌های بسیاری در مورد آن وجود دارد.

به هر رو، معیار اصلی تعیین کننده ملیت بودن آنان، تلقی خودشان است. ما نباید بر حسب تمایلات ذهنی خود بر آنان نام نهیم. آگاهی جمعی آنان از تاریخ فرهنگ، و هویت خود، مفروضات / اطلاعات اجتماعی آنها - و خلاصه معلومات واقعی و نه نوشتجات این یا آن پژوهشگر - است که تعیین کننده است. اینکه خودشان چه هویتی برای خود قائل هستند مهم‌ترین عامل است. اگر به خودشان زازا می‌گویند، زازا هستند. وقتی که از خودشان سوال کنید، می‌گویند: ما کرمانج (یا درسملی) هستیم، زبانمان کرمانجی (یا درسمی) است و کشورمان کرمانجیه (یا درسیم) است.

اگر از آنها بخواهید که مرزهای کشورشان را ترسیم کنند، بر اساس تعلقات مذهبی و فرقه‌ای خود جواب می‌دهند. می‌گویند ما علوی هستیم، که مخلوطی است از مسیحیت و شیعه. علوی‌ها هیچ وظیفه مذهبی‌ای ندارند، حتی مسجد هم ندارند. در اصل مذهبی است که هیچ کس الزامی ندارد از آن پیروی کند. آنان اعتقاد دارند که علی خداست، و فرقه‌ای منشعب از اسلام هستند. علویان طی قرن‌ها از سوی عثمانیان، ترک‌ها (سلجوقیان، عباسیان و غیره) کشتار شده‌اند. بخصوص پس از جنگ بین صفویان و عثمانیان در قرن ۱۶ که در نتیجه آن عثمانیان منطقه را تحت کنترل خود درآوردند. کرمانج‌ها جانب صفویان را گرفتند. یکبار قبل از جنگ، برای اینکه پشت جبهه را امن کنند، و با دیدن پیروزی و در راه برگشت آنها را قتل عام کردند. علویان دهها بار قیام کردند؛ در این قیام‌ها علوی‌های غیر کرمانج، مانند علوی‌های ترکمن و ترک هم شرکت داشتند. با اینکه علویان درون ملیت‌های متفاوتی پخش هستند - مانند ترکمن و ترک ولسی همگی خود را علوی می‌خوانند. حال این سوال پیش می‌آید که آیا علویان هم ملت متمایزی را تشکیل می‌دهند؟ نخست با بیروشن کرد که مفهوم ملت چیست؟ برخی معیارهای ثابتی را برای تعریف ملت به کار می‌برند. اما بنظر من، این معیارها رانمی‌توان در هر موردی استفاده کرد. باید تحلیلی از هر مورد مشخص ارائه داد. ترک‌ها، کردها و زازاها که کرمانج‌ها را قتل عام کرده‌اند، همگی سنی هستند. به همین دلیل کرمانجی‌ها در عین حال که می‌گویند کرمانج هستند اعلام می‌کنند که علوی نیز هستند.

جنبش انقلابی آنان در تولیا، بدون آنکه چیز زیادی در مورد علویان بدانند، شعارهای علوی‌ها را از آن خود کرده است. تاریخ مقاومت آنها بر علیه سنی‌ها و دولت‌های سنی بسیار غنی است. بارها دولت سعی کرد آنها را سنی کند و بزور در روستاها - بشان مسجد بسازد. بر علیه این کوشش‌ها، قیام‌های دهقانی زیادی زیر پرچم علوی صورت گرفت. اما این قیام‌ها، جنبه مذهبی داشتند و بسیار ضعیف بودند. فرهنگ آنان دلیل قوت همیشگی جنبش کمونیستی در آنجا بوده است. براحتی میتوان بر سر ما تریالیزم و عدم وجود خدا با آنها بحث کرد. مذهب آنها در اصل خود یک فرهنگ است، یک نحوه زندگی است. وقتی که من اینرا نوشتم بعضی‌ها به من برجسب فرقه‌گرا زدند. اما من فقط حقیقت را می‌گویم، چه خوشمان بیاید و چه خوشمان نیاید، و صرف نظر از اینکه با معیارهای کتابی خوانائی داشته باشد یا خیر! فرهنگ و موسیقی مقاومت علویان بسیار انقلابی است و چون زیان‌شان غیر قانونی بوده است، بتازگی شروع به مکتوب کردن فرهنگ و سنن‌شان کرده‌اند. در جنبش کارگری و انقلابی ترکیه، ۸۰٪ کارها و اعضا، حتی کارگران عضو

اتحادیه‌ها علوی هستند. اگر ترکیب جنبش کارگری را بررسی کنیم می‌بینیم که اکثراً عتماد‌کنندگان علوی هستند. در دهه ۷۰، یک جنبش کوچک فاشیستی، و همچنین یک حزب بنیادگرای اسلامی در ترکیه ایجاد شدند. بنیادگرایان هنوز هم وجود دارند. ایندو، با پشتیبانی دولت، علوی‌ها را قتل عام کردند. در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ در مالاتیا، ارزینجان و جاهای دیگر، نبردهای مقاومت و انقلابی بر علیه این دوگرایش و دولت صورت گرفت.

یک جنبه از ناسیونالیسم کرد، بنیادگرایی آن است. هفتاد تا نود درصد کردهای ترکیه به فرقه شافعی تعلق دارند. اولین سوالی که یک کردناسیونالیست می‌کند؛ سنی یا علوی بودن یک شخص است، و دومین سوال هم، در مورد شافعی بودن یا نبودن وی است. (در عراق کردها قادی و نقشبندی هستند). در زمان جنگ با ایران، کردها به دولت عثمانی کمک کردند و "خودمختاری" و امتیازاتی را کسب کردند. آنها در "قدرت" شریک بودند و دولت از آنها بر علیه علوی‌ها، سوریانی‌ها، ناستوری‌ها، ارمنی‌ها و کرمانج‌ها استفاده کرد. ارتش ترک، به همراه ایل‌های کرد، یعنی اشرافیت کردها، این ملیت‌ها را سرکوب کردند. ما به کردها می‌گوئیم که: شما نباید در گناه‌های اشرافیت خود سهیم شوید. برعکس باید آنها را محکوم کنید و از آنان خلاص شوید. همین‌طور باید بر علیه ناسیونالیسمی که همه این قیام‌ها را بعنوان شورش‌های کرد قلمداد می‌کند، موضع بگیرید.

اما علاوه بر زازاها و کرمانج‌ها، ملت دیگری نیز هست که ناسیونالیست‌های کرد آنان را نیز کوردمی نامند. گرچه آنها در آن‌ها تولیا نیستند، اما لازمست از آنها نام ببریم. خلق "گرانی" که باز از دیلم می‌آید، از سلیمانیه عراق تا قصر شیرین، کرمانشاه و همدان در ایران، و تا اردلان ساکن است. گرانی‌ها نیز علوی هستند، ولی خود را اهل حق (فرزندان راه‌حق یا حقیقت) می‌خوانند. مکنزی و دیگر پژوهشگران مقالات و کتاب‌های زیادی در مورد گرانی‌ها نوشته‌اند. زبانهای زازاها، کرمانج‌ها و گرانی‌ها لهجه‌هایی از دلمی هستند، که در طی زمان، بخاطر دوری از هم، بیشتر و بیشتر از هم فاصله گرفته و متفاوت شده‌اند. آداب و رسوم و فرهنگ آنان نیز تغییر کرده و حال خود را بعنوان خلق‌های جدا محسوب می‌کنند.

بعد از جنگ‌های متعدد بین ایران و عثمانیان در ۱۶۴۸ در قصر شیرین قرارداد دی امضاء شد که سرزمین گرانی‌ها را به ترک‌ها واگذار کرد. کردها و ترک‌ها متحد

بودند و با هم این منطقه را به عنوان ناحیه ای کردی اداره کردند. این اتحاد که مسبب ستم علیه گرانی ها از طرف ترک ها و کردها بود، تا اوائل قرن بیستم دوام آورد. کردها در مقابل کسب بعضی امتیازات، یک اتحاد استراتژیکی با ترک ها بر علیه همه ملیت های منطقه بستند. ارتش عثمانی به همراه ایل های کرد زمینهای زازاها، کرمانج ها و گرانی ها را تسخیر کرد. در جاهائی که ایل های کردها مستقر شدند، عثمانیان قدرت را به اشرف آنان واگذار کردند. به این ترتیب این مناطق به اسم کردستان معروف شدند (همانطور که کل آناتولیا به عنوان ترکیه شناخته شد). تاریخ موجود، تاریخ ستمگران و طبقات حاکم است. تاریخ طبقات و ملیت های ستم دیده مکتوب نیست، آنرا باید نوشت، و این وظیفه ماست.

اما زازاها و کرمانج ها با اینکه زیانشان تقریباً یکی است، خود را یکی نمی دانند. و به این دلیل هم اختلاف های متفاوتی داشته اند و گاه در سرکوب همدیگر شرکت کرده اند. هر وقت که کرمانج ها قیام کردند زازاها، کردها و ترکها آنها را سرکوب کرده اند، و وقتی که زازاها دست به قیام زده اند، گاه کرمانج ها آنها را سرکوب کرده اند. کردها هم که معمولاً قیام نمی کردند. بطور مثال در جنگ ۱۵۱۴ دویلوک شکل گرفت: یکی، عثمانیان، کردها و زازاها بودند، و دیگری صفویان، کرمانج ها و علوی های ترک و ترکمن. علوی های ملیت های مختلف - کرمانج، ترک و ترکمن - همیشه با هم بودند، و سنی ها هم با همدیگر. در زمان جنگ جهانی اول هم دو جبهه تشکیل شد، جبهه اول، عثمانیان بودند و جبهه دوم، روسیه، آرمنه و کرمانجها. این جبهه ها تا زمان اشغال کرمانجیه ادامه یافتند.

در پایان باید بگویم که قبول واقعیات و واقف بودن به آنها، ناسیونالیسم نیست؛ بلکه سعی بر پنهان کردن این تفاوت ها ناسیونالیسم است. ما باید خواهان تساوی زبان ها و ملیت ها باشیم. این ملیت ها متحدین طبیعی طبقه کارگر هستند. ما باید بتوانیم هر ناراضایتی از نظام جاری را بسیج کنیم. ستم ملی، مذهبی و غیره وجود دارد و ما میبایست بر علیه ایدئولوژی ای که این را انکار می کند و همه این ملل را کردمی خواند، مبارزه کنیم.

● از اینکه نظراتتان را در اختیار ما گذاشتید، متشکریم

جنگ در سوماتالی

باردیگرایالات متحده آمریکا - به بهانه کمک رسانی به مردم قحطی زده سوماتالی و جلوگیری از سرقت این کمک ها توسط باندهای مسلح - دخالت نظامی خود را - زیر لوای سازمان ملل متحد - سازمان می دهد. تمام تلویزیون های جهان، سربازان آمریکائی را که با چهره های پوشیده، و با وسایل و سلاحهای آخرین مدل، شبانه وارد بندر موگادیشو شدند نشان دادند (هر چند تنها خطری که این سربازان را تهدید می کرد، هجوم وحشیانه خبرنگاران غربی بود... که مانع از حرکت آزاد آنان میشدند). از شرم آوری این عملیات که برای نشان دادن قدرت نظامی ژاندارمیکه تا زدنای جدید و بنیانگذار این اصطلاح نظم نوین جهانی انجام یافت، تنها بگویم که پولی که توسط بنگاه های خبری جهانی در اینجا خرج شده، بیشک بیش از همه کمکی است که سوماتالی از دولت های غرب دریا فست می کرد. طبق محاسبات تشریحیه میان روی "آفریقای جوان" (چاپ فرانسه) کلل مخارج این مداخله نظامی معادل بودجه دو بیست سال برنامهم کمک غذایی در جهان است. پطروس غالی، دبیر کل سازمان ملل متحد برای توجیه این دخالت نظامی میگوید که ۷۵٪ تا ۸۰٪ کمک های فرستاده شده به سوماتالی بسرقت میرفت، اما، سازمانهای بشردوستانه، که از قبل به قحطی زدگان سوماتالی کمک میرساندند در قم این سرقت را ۱۵٪ تا ۲۰٪ برآورد می کنند. بعضی سازمانهای ناسیونالیست سوماتالی نیز ادعا میکنند که پطروس غالی نماینده ای از سازمان ملل را که بیه برقراری صلح میان باندهای مسلح سوماتالی نزدیک شده بود، از سوماتالی فراخواند تا راه را برای دخالت نظامی آمریکا هموار کند. این ارقام، و این اظهارات، برای اثبات اینکه دخالت نظامی دولت های امپریالیستی دلایل و اهدافی جز آنچه رسماً اعلام شده رانبال میکنند، کافیست.

اگر از دلایل ثانوی وحاشیه ای این دخالت شروع کنیم، نخست مسائلی داخلی خودکشورهای امپریالیستی و رقابت میان احزاب و دولت مردان این کشورها برای کسب قدرت جلب نظر می کند. ژرژ بوش، رئیس جمهور آمریکا، که تا چند هفته دیگر باید قدرت را به رقیبش بیل کلینتون واگذار کند، همیشه در ایفای نقش یاسدار نظم جهانی پیش قدم بوده است، بویژه که این بار مداخله نظامی را او شروع خواهد کرد و دیگری باید آنرا خاتمه دهد، و چنانچه اتفاق ناگواری برای ارتش آمریکا رخ دهد، بسادگی میتوان تقصیر آنرا بر گردن رقیب

انداخت. دیگر آنکه با توجه به اوضاع ناپسایمان داخلی آمریکا، نشان دادن این که این دولت از تمام قدرتش برای کمک رسانی به سیاهان آفریقای استفاده می کند، وسیله تبلیغاتی در مقابل سیاهان آمریکایی خواهد بود...

اما دلایل عمده ترین عملیات را باید در نزدیکی این کشور به خاور میانه و منابع نفت، نزدیکی این کشور به مصر، وجود حزب نوپای اسلامی در سوماتری و ارتباط با سودان و اسلامیان مصر، با حکومت مذهبی ایران و عربستان جستجو کرد. این ها گرچه خطر عمده ای برای امپریالیست ها نیستند، اما تبلیغات ضد غربی شان چندان نیز باب طبع آنها نمیباشد. و بالاخره و بخصوص شرایط غیر قابل کنترل داخلی و نشان دادن نقش ژاندارم بین المللی آمریکا، از دلایل مهم دیگر هستند. هر چند که این ژاندارم تا به حال، برای نمایش قدرتش صرفا در مناطقی دخالت کرده که خطر چندانی برایش در بر نداشته است. مثلا مرز دخالت در سوماتری را بردخالت در لبنان و یا یوگسلاوی سابق ترجیح میدهد.

اما به این سوال نیز باید پاسخ داد، که علت این که دولت سوماتری به این روز افتاده چیست؟ و چرا این کشور با چنین قحطی همه جانبه ای مواجه شده است؟

سوماتری از اواخر قرن نوزده تا سال ۱۹۶۰ مستعمره کشورهای اروپایی بود. هیچ کدام از این کشورها سعی در ایجاد زیربنای اقتصادی جدیدی برای آن نکردند. ایتالیا که در سال ۱۹۵۰ از طرف سازمان ملل متحد ما موربا زمازی اقتصاد سوماتری شد، نه سرمایه گذاری در این کشور کرد و نه ساختار عقب مانده و متلاشی شده اقتصاد آن را بهبود بخشید. تنها سرمایه های مالی "کشیف" این کشور، یعنی درآمدهای مافیایی گشتی در سوماتری میزدند تا با اصطلاح "منزه" شوند.

همین کشورهای امپریالیستی که امروز از رژیم "مارکسیست" سیادبار، دیکتاتور سابق این کشور و اشتباهات وی سخن میرانند، فراموش کرده اند که این دیکتاتور نظامی با همکاری خود آنها بر سر کار آمد، و بدون کمک سالانسه ۴۰۰ میلیون دلاری ایتالیا نمیتوانست برپا بیستد. آنها گویا فراموش کرده اند که در اوائل دهه هشتاد، هنگامی که بدنبال تغییر موضع مصر و نزدیکی اش به آمریکا، و همینطور شکست سوماتری در مقابل حبشه، اتحاد مالک منطقه دگرگون شد، سوماتری دوباره به دامان کشورهای امپریالیستی بازگشت و زیر دست صندوق بین المللی پول افتاد. بدین ترتیب، وضعیت امروز سوماتری نتیجه مستقیم سیاستی میباشد که امپریالیسم آمریکا به این کشور تحمیل کرده است.

کل این سیاست را میتوان در مسلح کردن سیادباره، دیکتاتور سابق این کشور، برای مقابله با مخالفینش خلاصه کرد. همین کشورهایی که امروز از مردم دوستی و کمک به سوماتی دم میزنند، هنگامی که در سال ۱۹۸۷ سوماتی با خشکالی مواجه شد، کمک غذایی خود را به آن قطع کردند. بالاخره سیادباره در سال ۱۹۹۱ توسط رقبایش از میدان بدرشد و حکومت بدست مخالفین افتاد، که پس از این پیروزی سرعت برای کسب قدرت مطلق بجان یکدیگر افتادند. در این میان اقتصاد بیمار سوماتی، زیر فشار این جنگ داخلی، و هجوم پناهندگان مناطق مختلف تاب و توان نیاورده و متلاشی شد. تا آنجا که امروزه زحمت حتی میتوانداحتیاجات غذایی یک چهارم جمعیت خود را پاسخ بگوید. در این شرایط برای بخشی از مردم، همبستگی بایکی از ۱۵ باندمسلح - که همه باهم در مبارزه اند - برای امرار معاش به صورت امری حیاتی درآمده است.

کشورهای امپریالیستی که سالها از سوماتی به خاطر شرایط سوق الحیثی آن سوءاستفاده کرده بودند، با عوض شدن توازن قوای جهانی دیگر احتیاجی به بنا در این مملکت نداشتند و سوماتی را در قحطی و فقر کامل به حال خود رها کردند. اکنون در نقش ناجی (!) دوباره عملیات نظامی ای نظیر آنچه در قرن نوزدهم اتفاق می افتاد، را شروع کرده اند، بدون آنکه برنامہ و جوابی برای مردم این کشور داشته باشند. تنها هدف آنها حفظ "نظم" در منطقه است. بخصوص که در تحلیل هایشان سوماتی آنقدر از با افتاده که توان جوابگویی به هجوم نظامی امپریالیست ها را ندارد. و اگر کارها برونق مراد آنها پیش رود، تا چند ماه دیگر این کشور را ترک خواهند گفت و بار دیگر مردم را با قحطی تنها خواهند گذاشت.

اما مسأله فقر و قحطی در آفریقا همه گیر است و تنها به این کشور و آن کشور خاص خلاصه نمی شود. چه کشورهایی که سابقا در بلوک باصلاح سوسیالیستی بودند و چه آنان که همواره تحت نفوذ مستقیم امپریالیست ها قرار داشتند، همه در بحران و فقر بسر میبرند. (مسئله بسیاری از کشورهای عقب افتاده در سراسر جهان با این مشکلات مواجه اند، اما، بحث در این مورد از حوصله نوشته حاضر خارج است).

بحران اقتصادی که از ۲۰ سال پیش تا بحال به صورتی تدریجی اقتصاد جهانی را فرا گرفته است، تمام پایه های اقتصادی کشورهای آفریقایی را متلاشی کرده است. آنها یکی پس از دیگری مجبور به تقاضای وام از کشورهای امپریالیستی شده و زیر دست صندوق بین المللی پول افتاده اند. اما رکوتاه زیر شرایط این کشورها را بخوبی نشان میدهد:

- ۴۵۰ میلیون جمعیت آفریقا، تنها معادل ۱/۷٪ تجارت بین المللی را انجام می دهند.

- قاره آفریقا باید ۲۵٪ مواد غذایی خود را وارد کند.

- بین سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ قروض خارجی این کشورها ۱۹ برابر شده و تنها بهره این بدهی ها ۴۷٪ کل صادرات آنها را می بلعد.

- و بالاخره ۳۰٪ سرمایه های آفریقائی در بانک های سوئیسی سرمایه گذاری شده اند. نگاهی اجمالی به شرایط دو کشور ساحل عاج و ماداگاسکار، این مسأله را بخوبی نشان می دهد.

ساحل عاج در اوایل دهه هفتاد بعنوان نمونه پیروزی روابط سرمایه داری و بازار آزاد معرفی می شد. ژرژ شولتز، وزیر امور خارجه آمریکا در این باره گفته بود که "ساحل عاج راه لیبرالیزم اقتصادی را انتخاب کرده (۰۰۰) و دست آوردها - یش نشان می دهد که این روند موفقیت آمیز بوده است".

پایه این بحث ها رشد متوسط سالانه ای معادل ۷٪ برای تولید داخلی در عرض این سالها بود. اما در دهه هشتاد، با سقوط بهای کاکائو از کیلوئی ۲۱ فرانک فرانسه به ۳ فرانک طی سالهای ۸۵ تا ۸۹، این کشور بخش اعظم درآمد صادراتی خود را از دست داد. در سال ۱۹۸۷، ۶۰٪ این درآمد خرج بدهی های دولت شد. به گفته خود صندوق پول بین المللی در همین سالها، ۲۵٪ از ارزش واقعی دستمزدها کم شده و طی سالهای پس از ۱۹۹۰ شاهد شورش های مردمی علیه فقر و فلاکت و علیه دولت بودیم.

درست در جانب دیگر قاره آفریقا، ماداگاسکار که راه دیگری را انتخاب کرده بودومی خواست بایک مدیریت دولتی براقتماد، زیر ساخت های اقتصادی را که دولت های امپریالیستی در زمان استعمار ایجاد نکرده بودند، بنا کند، با شکست این سیاست، با مسائل و معضلات مشابهی مواجه است. پرداخت بدهی های خارجی این کشور در سال ۱۹۸۴، معادل ۸۰٪ تولید داخلی این کشور بوده و در اینجا نیز شاهد طغیان های توده ای علیه حکومت دیکتاتور محلی را تسیرا کردیم.

مثال هایی مشابه راجع به اکثر دولت های آفریقایی میتوان آورد. همه در چنین شرایطی قرار دارند. در مقابل این مسائل بخشی از دولتمردان سابق همین دیکتاتوری ها با کمک دولت های امپریالیستی در پی یافتن پاسخی برای پایان دادن به این شورش ها هستند. پاسخی نه به هدف حل معضلات و مشکلات زندگی توده های فقرزده، بلکه پاسخی برای تضمین آرامش و ثبات ای که در آن سرمایه های غربی، همانند گذشته به غارت منابع و ثروت های طبیعی این کشورها بپردازند.

در اینجا، امپریالیسم که خود مدافع اصلی رژیم‌های استبدادی است با ظاهری خیرخواهانه وارد ممرکه میشود و از حکومت‌های آفریقایی می‌خواهد که دمکراسی را در حیات سیاسی کشور رعایت کنند. مثلاً در مذاکرات رهبران دولت‌های آفریقایی با روسای دولت فرانسه، در سال ۱۹۹۰، میتران رئیس‌جمهور فرانسه بر لزوم فرم‌های لیبرال و انتخابات دمکراتیک در این کشورها تاکید کرد، و یکی از شرط‌های کمک دولت فرانسه به آنها را قدم گذاشتن در راه قبول تعدد احزاب برشمرد. از آن زمان تا کنون دولت فرانسه و دیگر دولت‌هایی که در آفریقا منافعی دارند، هراز چندگاهی برای مدتی کمک‌های خود را قطع می‌کنند، (مثلاً به همین سومالی در ۱۹۸۷)، اما هرگز دفاع خود را از دیکتاتوری‌هایی که حافظ منافعشان می‌باشند قطع نمی‌کنند. نه تنها بر اپوزیسیون رسمی فشار می‌گذارند که با این دولت‌ها سازش کنند، بلکه در دهه‌های اخیر حتی چندبار لشکر خود را نیز برای حمایت از آنها بسیج و به آفریقا فرستاده‌اند.

تحلیل دولت‌های امپریالیستی بسیار روشن است. دیکتاتوری‌های آفریقایی که بسیاری شان از زمان کسب استقلال تا کنون بر سر کارند، دیگر کارآمدی لازم را ندارند و فرسوده شده‌اند، برای حکومت بر این کشورها باید با ترفند جدیدی وارد ممرکه شد. این ترفند جدید استفاده از بخشی از سیاستمداران سابق این کشورهاست که به نام اپوزیسیون وارد صحنه می‌شوند. برنامه این باصطلاح اپوزیسیون‌ها، از بعضی اختلافات جزئی که بگذریم، هیچکدام چیزی جز ادامه سیاست اقتصادی سابق، همکاری با دولت‌های امپریالیستی و جلب اعتماد صندوق بین‌المللی پول نیست. سیاست‌هایی که اگر باعث ایجاد قشار مرفه جدیدی در آفریقا شده، اما فَلَکَت را نیز با خود به همراه آورده است. اقشار مرفه این کشورها، همراه با دولت‌های امپریالیستی قمدارند با اینگونه سیاست‌ها، با کمک‌های مقطعی و فرستادن مواد غذایی، و با دمکراسی محدودی که شاه‌آئیم، همان چپ‌اول سابق را، این بار به اسم یک حکومت منتخب مردم، ادامه دهند.

اما اکنون بسیاری دریافته‌اند که از اما مزاده سرما به داری نمیتوان انتظار معجزه داشت، مبارزات توده‌ای - بخصوص در شهرها و از سوی بخشی از کارگران - در بسیاری از نقاط آفریقا جریان دارد. تنها راه خروج از این بحران، برش قطعی از سرما به داری و انجام انقلابات اجتماعی و کارگری است. تنها به این شکل میتوان در راه حل مسأله‌ای که امروز تمام مردم این کشورها با آن مواجه‌اند، گام برداشت. و این نه یک مسأله تئوریک، بلکه مسأله فوری مرگ و زندگی ۴۵۰ میلیون اهالی آفریقا است ●

ه. پرورش

وظایف کارگران پیشرو

مصاحبه زیر با یکی از اعضای هیات مسوولین دفترهای کارگری سوسیالیستی، رفیق م. رازی صورت گرفته است.

• به اعتقاد شما "تشکل های مستقل کارگری" چگونه نهادهایی هستند و موضع پیشگام انقلابی در قبال آنان چه باید باشد؟

– طبقه کارگر، برای مقابله با تهاجم روزمره دولت سرمایه داری به ضرورت ایجاد "تشکل های کارگری" پی برده و فعالیت های خود علیه دولت سرمایه داری را در دفاع از منافع خود در درون چنین تشکل هایی سازمان میدهد (برای مثال در دوره اعتلای مبارزات عموماً در سندیکاها و شوراها کارگری – تشکلات توده ای – و در دوره افول مبارزات در کمیته های عمل مخفی و محافل کارگری و غیره). و همواره یکی از خواست های اولیه کارگران پیشرو از بدو پیدایش چنین تشکل هایی، "استقلال" آنان از سازمان های مدافع سرمایه داران و یا خرده بورژوا (حتی حسی خرده بورژوازی را دیکال که نهایتاً در خدمت بورژوازی قرار می گیرد) است. واضح است که چنین نهادهایی میباید توسط نمایندگان واقعی کارگران ساخته شوند. نمایندگان دولت سرمایه داری و یا حزب های خرده بورژوا (حتی اگر خود کارگرنیز باشند) نه تنها هیچ نفعی در تشکیل چنین تشکل هایی ندارند. کسبه نهایتاً مبادرت به تخریب آنان نیز میکنند. در واقع آنچه نهایتاً تشکل های "مستقل" کارگری را از تبدیل شدن به ابزاری وابسته به بورژوازی و خرده بورژوازی نجات میدهد، همانا مبارزات پیشروی کارگری متشکل در یک حزب انقلابیست.

سازمان ها و تشکیلاتی که خود را مدافع طبقه کارگری دانند، می باید از تشکل های مستقل کارگری دفاع کرده و در جهت تقویت و استحکام آنان از هیچ اقدامی دریغ نکنند. سازمان هایی که به نحوی از انحاء مبادرت به تخریب و یا تضعیف تشکل های مستقل کارگری کرده و یا آنان را برسمیت نشناخته و یا کوشش در به انحمارد آوردن آنان می کنند، الفبای تجربه های جنبش کارگری در قرن اخیر را درک نکرده اند.

• مفهوم حزب انقلابی کارگری از نظر شما چیست و چگونه بوجود می آید؟

– حزب انقلابی کارگری، تشکیلات سیاسی پیشروی کارگری و انقلابی است که

برای آماده کردن وضعیت به منظور تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر ایجاد می شود. پیشروی کارگری متشکل از اقلیتی از کارگران است که فراسوی موقعیت سیاسی و اجتماعی خاص (افول یا اعتلای جنبش کارگری) درصدمقدم مبارزه علیه دولت سرمایه داری قرار می گیرد. حزب انقلابی کارگری تا دوره پیشا انقلابی و موقعیت تسخیر قدرت و سرنگونی دولت سرمایه داری به حزب "توده ای" تبدیل نمی شود. "توده" کارگرو زحمتکش صرفا در دوره اعتلای جنبش و وضعیت انقلابی به حزب انقلابی بی خودروی می آورند. در جامعه بورژوازی، "دمکراسی" و حق انتخاب عملا برای اقلیتی (بورژوازی) در نظر گرفته می شود. اکثریت کارگران و زحمتکشان بدرجات متفاوت - و بخصوص در مرحله پیشا انقلابی - از ایدئولوژی و عقاید و تسلیقا تطبیقه متخاصم برش کرده و به لزوم سازماندهی متشکل سیاسی خود علیه سرمایه داری پی می برند. اما پیشروی کارگری همیشه درصدمقدم مبارزات کارگری قرار دارد.

پیشروی کارگری، در عین حال برای ایجاد حزب انقلابی، به چکیده تجارب تئوریک نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی و تجارب مبارزات طبقاتی در سطح ملی نیاز دارد. پیشروی کارگری برای صیقل دادن و متمرکز کردن تجارب عملی خود نیاز به سلاح تئوریک دارد. همانقدر که "تئوری" بدون "عمل" خالی از محتواست، بهترین تجارب عملی نیز بدون تئوری انقلابی نهایتا بی تاثیر است. پیشروی کارگری برای دخالت های سیاسی موثر خود - متکی بر تجارب نظری جنبش کارگری - نیاز به یک برنامه انقلابی، اهداف و اصول، چشم انداز روشن از جنبش کارگری و یک تشکیلات دمکراتیک - یعنی یک سازمان سیاسی انقلابی - دارد. پیشروی کارگری نیاز به انقلابیونی دارد که چنین تکالیف اساسی را انجام داده و در اختیار جنبش کارگری قرار دهند. آنان در دوره های اولیه نیاز به ایجاد پیوند با پیشگامان انقلابی - برای انجام این امر دارند. بدیهی است که تئوری انقلابی "بخودی خود" و یا "به مرور زمان" به پیشروی کارگری (حتی فعال ترین و برجسته ترین مبارزین کارگری) انتقال نمی یابد. انتقال تجارب نظری جنبش کارگری به پیشروی کارگری یک عمل آکا هانه و مشخص است که توسط انقلابیونی که بشکل حرفه ای کار سیاسی خود را کسب این تجارب قرار داده اند، صورت می گیرد. اما، این انتقال باید گام به گام در تجربه روزمره جنبش کارگری توسط پیشروی کارگری آزمایش شود. هر "روشنفکر انقلابی" الزاما به کلیه مسائل جنبش کارگری دست نمی یابد. مضافا بر این، با شکل گیری یک سازمان انقلابی، از میان خود کارگران پیشرو نظریه پردازان انقلابی ظاهر

می شوند. اما، این روندیک عمل برنا مهربیزی شده و آگاهانه است که در درون یک تشکیلات انقلابی کارگری صورت می گیرد و نه در "تشکل های مستقل کارگری".

پیوند نظری، تشکیلاتی و سیاسی پیشگام انقلابی و پیشروی کارگری (ایندو، در مراحل اولیه مکمل یکدیگرند)، وضعیت را برای ایجاد نطفه های اولیه یک حزب انقلابی بوجود می آورد - حزبی که اکثر اعضا و رهبران آن از پیشروی کارگری تشکیل شده است. چنین سازمانی که مسلح به تجارب عملی روزمره (توسط پیشروی کارگری) و حامل چکیده غنی ترین نظرات تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی در قرن اخیر (توسط پیشگام انقلابی) می باشد، میتواند در وضعیت اعتلای انقلابی تبدیل به یک حزب انقلابی کارگری شده و سرنگونی دولت سرمایه داری و ایجاد دولت کارگری و ساختمان سوسیالیزم را سازمان دهد.

• به نظر شما، آیا حزب انقلابی کارگری می تواند از درون تشکل های مستقل کارگری بوجود آید؟

- همانطور که اشاره شد، حزب انقلابی کارگری صرفا به مثابه یک حزب پیشگام کارگری - عده ای از برجسته ترین و انقلابی ترین عناصر جنبش کارگری، می تواند نقش انقلابی خود را ایفا کند. به علت ناموزونی آگاهی طبقاتی در درون طبقه کارگر صرفا بخش کوچکی از کارگران به ضرورت تشکیل حزب انقلابی پی میبرند. علاوه بر آن، تشکیل یک حزب انقلابی با مفهوم دولت سرمایه داری گره خورده است. برای سرنگونی کامل دولت سرمایه داری (حکومت، کلیه ابزار اختناق و سرکوب و کلیه ابزار تبلیغات و غیره)، می باید ابزاری از لحاظ تشکیلاتی محکم، قوی، یکپارچه و منضبط و متعهد، و از نظر سیاسی روشن و دقیق بوجود آورد. این تشکیلات طبعا نمی تواند تشکیلات "توده ای" و بی دروپیکر و عمومی باشد. زیرا که در نخستین گام های سازماندهی، توسط ابزار سرکوب دولت سرمایه داری ضربه می خورد. اعضای چنین سازمانی نمی توانند صرفا به دور یک فعالیت منفی / سیاسی عمومی - بدون توافق برنامهای - دولت را سرنگون کنند. برای سرنگونی دولت سرمایه داری، باید آگاهانه برنامهریزی شود.

بدیهی است که تشکل های مستقل کارگری مانند یک اتحادیه کارگری قادر به ایفای چنین نقشی نیستند. اصولا یک سندیکای کارگری صرفا دربرگیرنده اقلیت نا همگونی از کارگران است. سندیکا های کارگری صرفا ابزاری برای متشکل کردن کارگران حول مسائل خاص بوده و هرگز قادر به ایجاد یک حزب انقلابی کارگری

سراسری نیستند. در بهترین حالت در تاریخ جنبش کارگری حزب‌هایی نظیر "حزب کارگر" بریتانیا از درون جنبش اتحادیه‌های کارگری پدید می‌آید. که اینگونه حزب‌ها همه سرعت تبدیل به جناح چپ بورژوازی می‌شوند و هیچ نقشی انقلابی نمی‌توانند ایفا کنند (برغم شرکت فعال کارگران و اخذ آراء کارگری) - صرفاً جا معه موجود سرمایه‌داری را "اصلاح" می‌کنند!

شوراهای کارگری، البته نهادهایی کاملاً متفاوت اند. شوراهای کارگری که در دوره اعتدالی جنبش کارگری ظاهر می‌شوند، منعکس‌کننده اراده انقلابی اکثر کارگران و زحمتکشان اند. اما حتی از درون شوراهای کارگری نیز حزب انقلابی کارگری بوجود نمی‌آید. نطفه‌های اولیه یک حزب انقلابی سالها قبل از دوره پیشا انقلابی ریخته می‌شود. درست برعکس، دخالت متشکل و با برنامیک حزب انقلابی کارگری و نهایتاً پذیرش برنامه عمل آن حزب در شوراهای کارگری است که منجر به پیروزی نهایی می‌شود. پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و نقش بلشویک‌ها در شوراهای کارگری (و دهقانی و سربازی) روسیه این نکته را اثبات می‌کند.

اما، تشکل‌های مستقل کارگری در ایران، فعلاً سندیکاها و شوراهای نیستند. کارگران پیشرو، در دوره اخیر، در کمیته‌های مخفی و محافظان کارگری خود را متشکل و اعصاب‌ها را سازمان داده‌اند. آیا به نظر شما حزب انقلابی کارگری آتی ایران نمی‌تواند از درون این شکل از تشکل‌های مستقل کارگری ظاهر گردد؟

- در این مورد دیدی نیست که نقش محافظان کارگری در دوره گذشته، در مبارزات کارگری تعیین‌کننده بوده و به مراتب متشکل تر و سازمان یافته تر از هر سازمان سنتی چپی عمل کرده‌اند. این محافظان که بر اساس نیاز عینی مبارزات کارگری در جهت ایجاد تشکیلات و اتحاد کارگران مبارز و پیشرو بوجود آمده‌است، البته با سایر اشکال تشکل‌های مستقل کارگری متفاوت هستند. این محافظان تنها خود را مبارز کارگران را در مناطق و کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و محلات سازمان داده‌اند که در جهت تدوین برنامه انقلابی و مسایل نظری جنبش کارگری نیز گام‌های مثبتی برداشته‌اند. اما علیرغم کلیه این اقدامات، هنوز پس از قریب به یک دهه، یک برنامه منسجم سراسری ارائه نشده‌است و تدارک اولیه برای ایجاد یک حزب انقلابی بوجود نیامده‌است. متأسفانه هنوز برنامه‌های ارائه شده (تا آنجا که بدست ما رسیده‌است) کامل و روشن نیستند. برنامه‌ها عموماً با تأثیرات تجارب عملی خود تدوین شده (و هنوز از برنامه‌های سازمان‌های سنتی گسست کامل نگرفته‌اند).

تجربه مبارزات پیگیر عملی و سازماندهی پیشروی کارگری از یکسو و عدم ارائه یک برنامه انقلابی که بدور آن بتوان کلیه و یا حتی بخشی از مبارزین کارگر (چه داخل و چه خارج) را متشکل کرد، از سوی دیگر، نیاز پیوند ایمن محافل با پیشگام انقلابی را بیشتر از گذشته نشان میدهد. کمیته های عمل کارگری و محافل کارگری - همانند سایر تشکلهای مستقل کارگری "بخودی خود" و یا "به مرور زمان" تبدیل به یک حزب انقلابی کارگری نمی توانند شوند. محافل کارگری (همانند سایر تشکلهای مستقل کارگری) به دلیل انجام یک سلسله فعالیت های مشخص عینی - توسط پیشروی کارگری - بوجود می آیند. ایمن تشکلهای بدون دخالت آگاهانه پیشروی کارگری در پیوند با پیشگام انقلابی متحول به نهادهایی با ماهیت و هدف های مشخص دیگری نمی توانند بشوند.

• پس به اعتقاد شما، وظیفه اصلی پیشروی کارگری چه می تواند باشد؟

- یکی از وظایف اصلی و کلیدی پیشروی کارگری، در وضعیت کنونی - ضمن تقویت تشکلهای مستقل خود - ایجاد هسته های کارگری سوسیالیستی است. هسته های کارگری سوسیالیستی متشکل از مبارزینی است که حول یک برنامه انقلابی (برنامه عمل کارگری)، اهداف و اصول مشخص و چشم انداز روشن از وضعیت جنبش کارگری به توافق میرسند. لازمه تشکیل چنین هسته هایی، یک ساختار تشکیلاتی دمکراتیک با تاکید بر حق گرایش است (هیچ نظرمخالفی نباید "طرد" و یا سرکوب شود). از آنجائیکه هسته های کارگری سوسیالیستی بر محور توافق یک برنامه و ساختار تشکیلاتی شکل گرفته سابقه فعالین میتوانند کارگری و یا غیر کارگری باشد. نمی توان این چنین هسته هایی را صرفاً محدود به اعضای از سابقه کارگری کرد و ورود سایر سوسیالیست های انقلابی را "ممنوع" اعلام نمود و یا در مقابل الحاق آنان سدهای تشکیلاتی ایجاد کرد. معیار عضوگیری توافق برنامه ای و تشکیلاتی است و نه ترکیب اجتماعی داوطلبان. کلیه اعضای شرکت کننده در عمل مبارزاتی آزمایش شده و جایگاه خود را در درون هسته ها خواهند یافت. در درون یک سازمان سیاسی دمکراتیک افراد "صاحب امتیاز" وجود ندارند.

هسته های کارگری سوسیالیستی برای دخالت در جنبش کارگری نیاز به ابزار خود دارند. نشریه کارگری سوسیالیستی یکی از ابزار مهم چنین دخالت هایی است. هسته های مختلف کارگری سوسیالیستی - پس از دوره ای از فعالیت متشکله در حوزه های مختلف بخصوص در تشکلهای مستقل کارگری - متحدان خود را در عمل

مبارزاتی می یابند (شرکت در اتحاد عمل ها در کارخانه ها ، انتشار نشریه مشترک کارگری و غیره این روند را می تواند تسریع کند) . نهایتا اتحاد چنین هسته هایی می توانند نطفه های اولیه یک گروه انقلابی را پی ریزی کنند .

• کلیه سازمان های سیاسی سنتی همگانی شیهه به این مطالب میگویند . برای مثال ، آنان هم میگویند تشکل های کارگری خوب هستند بشرط اینکه برنامه انقلابی آنان را بپذیرند . شما هم ضمنا همین حرف را میزنید . پس تفاوت شما با آنان چیست ؟

– اولاً ، سازمان های سنتی چنین نمی گویند . آنان از طرف طبقه کارگر ایران (و عمدتاً در خارج) سازمان های " کمونیست " و " کارگری " را نقد ساخته اند و به سبب این می گویند که به آنان بپیوندند . به اعتقاد ما ، چنین روشی از کار – بخصوص پس از تجارب انقلاب اخیر ایران و بدون ارزیابی کارنامه سیاسی این سازمان ها عملی است غیراصولی . بویژه آنکه حزب آتی کارگری ایران بایست همراه با پیشگام کارگری ساخته شود . گروه هایی که بدون دخالت سیاسی در جنبش کارگری در دهه گذشته و بدون ارتباط با پیشروی کارگری " حزب " میسازند ، نهایتاً از جنبش کارگری منزوی می مانند .

ثانیا ، آنان در انقلاب اخیر ایران نشان دادند که صرفاً در حرف با تشکل های مستقل کارگری توافق دارند . و در عمل ، یا تشکل های مشابه تحت کنترل خود را ساختند و یا مبادرت به از بین بردن آن تشکل ها کردند (برخورد گروه های سنتی به شوراهای کارگری و یا سازمان مستقل زنان در انقلاب اخیر ایران ، شیوه درک آنان را به هرگونه تشکل مستقل توده ها نشان می دهد) . این درست است که آنان صحبت از ساختن " حزب " و " برنامه انقلابی " می کنند ، اما منظورشان " حزب " خودشان و " برنامه " خودشان است . نه تنها " حزب " و " برنامه " آنان توسط پیشروی کارگری آزمایش نشده ، که اکثر کارگران پیشرو دیگر کوچکترین اعتمادی به چنین سازمان هایی ندارند .

ثالثاً ، آنان نه برنامه انقلابی دارند و نه تشکیلاتی دمکراتیک . کماکان اکثر این سازمان ها اعتقاد به " انقلاب دمکراتیک " (نوعی انقلاب بورژوازی) داشته و هنوز تحمل حتی شنیدن نظرات مخالف در سازمان های خود را ندارند (انشعاب های متعدد در این سازمان ها همه ناشی از اختلاف های سیاسی نبوده است) . و با روش های غیرمسئولانه با مخالفان سیاسی خود رفتار می کنند .

در مقابل ، پیشنهاد ما اینست که حزب انقلابی کارگری آتی ایران باید همراه با پیشروی کارگری ساخته شود (از طریق پیوند پیشروی کارگری با پیشگام انقلابی). هسته های کارگری سوسیالیستی، "حزب" و یا حتی "گروه" سیاسی نیستند- گروه انقلابی زمانی تحقق می یابد که برنامۀ انقلابی هسته های کارگری سوسیالیستی توسط حداقل بخشی از کارگران پیشرو- در حداقل بخشی از صنایع ایران - در عمل آزمایش و پذیرفته شده باشد. بنا براین، در اینجا صرفاً در مورد لزوم عینی تشکیل نطفه های اولیه یک حزب انقلابی صحبت به میان آمد و فراخوانی برای پیوستن به یک گروه خاص ما درنشد.

• اکنون توضیح بدهید که به نظر شما وظایف پیشروی کارگری در خارج چه باید باشد؟

- در ابتدا باید تاکید کرد که وظیفه اصلی یک کارگر انقلابی در وضعیت کنونی (بحران عمیق سیاسی در طیف چپ و عدم وجود تشکیلاتی یک سازمان سراسری انقلابی کارگری)، حول یک محور مرکزی قرار می گیرد: تدارک برای ایجاد نطفه های اولیه یک حزب انقلابی در راستای آمادگی سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر و زحمت- کشان برای سرنگونی رژیم و استقرار یک دولت کارگری در ایران. این استراتژی اصلی هر مبارزی (چه در ایران و چه در خارج) است- تدارک اولیه چنین کاری از هم اکنون حتی در خارج می تواند آغاز شود. اما، در خارج اضافه بر این تدارک، یک سلسله فعالیت های دیگر نیز بر عهده پیشروی کارگری و انقلابی قرار میگیرد. دفاع از مبارزات و مبارزین کارگری در ایران و پناهندگان سیاسی زحمتکش - با اتکاء به متحدان زحمتکشان ایران (اتحادیه های کارگری، حزب های چپگرای انقلابی خارجی و غیره) - یکی دیگر از وظایف انقلابیون در خارج از کشور است. زیرا که انزوای رژیم سرمایه داری ایران در سطح بین المللی و دفاع پیگیر از مبارزین جنبش کارگری در ایران تناسب قوا را میتواند - طی دوره ای - به نفع جنبش کارگری ایران تغییر دهد.

برای انجام چنین کاری ، پیشروی کارگری همراه با سایر افراد و نیروهایی که خود را مدافع جنبش کارگری میدانند- فراسوی اختلافات سیاسی ، برنامهای و تشکیلاتی - بر محور یک یا یک سلسله فعالیت های مشخص در چارچوب یک "اتحاد عمل" می تواند خود را سازمان دهد. واضحست که برخوردهای فرقه گرایانه و انحصار گرایانه ، به چنین اتحاد عمل هایی لطمه میزنند. در خارج از کشور، دور از طبقه

بقیه در صفحه ۴